



ستم به زن در طول تاریخ و مبارزه برای رهایی (۲) نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

خاطرات ترزا نوچه

صفحه آخر

صفحه آخر

صفحه آخر

رقابت‌های بین‌المللی و تحولات خاورمیانه

درس‌های تاریخی کودتای ۲۸ مرداد

کشته شدن اسماعیل هنیه که آخرین پرده از تقابلات اسرائیل و ایران را به نمایش گذاشت، باعث می‌شود که روابط ایران و کشورهای خاورمیانه و نیز نقش ایران در صحنه سیاسی مورد بازبینی دائم از جانب رهبران غرب و خاورمیانه قرار گیرد. بویژه که دامنه تشنجات منطقه ای با جنگ اخیر بین فلسطینیان و اسرائیل بشدت تشدید شده است. در پیامدهای آن ایران و اسرائیل تا به حال به صور گوناگون ضربات امنیتی و نظامی متعددی به یکدیگر وارد کرده اند. به نظر می‌رسد که کشته شدن اسماعیل هنیه آخرین آن نخواهد بود و تضادها در خاورمیانه رو به افزایش است. تاریخ ۱۵۰ سال گذشته خاورمیانه، تاریخ دخالت‌های آشکار امپریالیستی در زندگی ملت و دولت‌های

ساکن خاورمیانه است. یکی از جنبش‌های قوی تا به حال در خاورمیانه، بیرون راندن امپریالیست‌ها از خاورمیانه است. تجزیه خاورمیانه و مرز کشی‌های امپریالیستی مانند ساکس - پیکو یکی از موارد علنی شده و آشکار آن است. صدها قرار داد دیگر که خیلی معروف هم نیستند، وجود دارد که از توافق دولت معظم علیه ملت‌ها و دولت‌های خاورمیانه حکایت دارد. یکی از همین توافقات تعیین دولت‌های تازه تاسیس مانند اردن و عراق و سوریه و... است، دولت‌هایی که در زمان تاسیس تا مرفق دستشان به خون مردم خود و وابستگی به دولت‌های استعماری و امپریالیستی آلوده بود. ستم و استثمار امپریالیستی همراه با غارت منابع زیرزمینی باعث رشد جنبش‌های ضد امپریالیستی

کودتای سال ۱۳۳۲ در ایران و براندازی حکومت ملی دکتر محمد مصدق، تعرض آشکار امپریالیسم آمریکا برای سلطه بر جهان، یاد آور گسترش سیاست ضد کمونیستی ماکارتیسم داخلی در سطح جهانی است. در عین حال چرخشی عظیم در سیاست امپراتوری انگلیس که هیئت حاکمه آن در برابر روند واقعیات تاریخی تسلیم می‌شود که دوران استعماری و ابر قدرتی به پایان رسیده است. آیدن در خاطراتش می‌نویسد بزرگترین چالش زندگی اش این بود که کاخ سفید نشینان آمریکا را متقاعد سازد که منافع جهان به اصطلاح متمدن غرب در اینست که مصدق را سرنگون کند تا درسی به دیگر جنبش‌های ملی و استقلال طلبانه در حال رشد باشد. بیش از هفتاد سال از

صفحه ۳

صفحه ۲

به پیش برای وحدت کمونیستی

علیه شکنجه و اعدام

اوضاع بطور مداوم در حال تغییر است. این تغییر تنها به طبیعت محدود نمی‌شود کل جامعه بشری را هم در بر می‌گیرد. تضاد های اساسی جهان در اشکال گوناگون هر روز بیشتر حاد می‌شوند. از میان تضادها تضاد میان دو طبقه شاخص و تعیین کننده در سرنوشت کنونی جهان یعنی طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار، با عمیق تر شدن بحران ساختاری سرمایه داری خود را بطور برجسته نشان میدهد. یک حزب سیاسی هنگامی می‌تواند نقشی موثر در جامعه داشته باشد که طبق اوضاع تغییر یافته، سیاست و تاکتیک خود را به روز نماید و روند دائمی از تئوری به عمل و از عمل به تئوری را که همان روند از توده‌ها به توده‌هاست را طی کند. اما برای اینکه معلوم شود روند درستی را طی کرده و به نتایج درستی دست یافته، صحت و سقم

سیاست‌ها را با بردن به میان توده‌ها، مورد آزمایش قرار دهد. چنانچه توده‌ها آنرا از آن خود بدانند و برای تحقق آن‌ها مبارزه کنند و متشکل شوند آنوقت است که می‌توان به صحت سیاست و تاکتیک ریخته شده اطمینان کرد. جهان بینی حزب سیاسی پرولتری از حقیقت تاریخی توده‌ها سازنده تاریخند و انقلاب امر توده‌هاست نشات می‌گیرد. اساسی ترین خدمت مارکس، طبق گفته انگلس، نقد اقتصاد سیاسی سرمایه و کشف روند تاریخی مبارزه طبقاتی، در دوران سرمایه داری نقش طبقه کارگر بود. طبقه کارگر را عامل و گورکن نظام سرمایه داری معرفی کرد و تاکید کرد طبقه کارگر چنانچه آگاه و متشکل شود حزب سیاسی پیشرو خود را بوجود آورد، توانایی

۳۶ امین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی امسال مصادف است با ادامه ۴۵ سال اعدام و شکنجه بی وقفه رژیم جمهوری اسلامی علیه مخالفین سیاسی اش در طیف‌های گوناگون، قتل عامی با برنامه ریزی دقیقی که در کمتر از دو ماه به اعدام بیش از ۵۰۰۰ نفر از زندانیان سیاسی که قبلا حکم گرفته بودند، انجامید. کشتار زندانیان سیاسی با هدف بقای رژیم که روز به روز از جانب مردم بیش از پیش مشروعیت وجودی آن به زیر سؤال رفته بود و در عین حال دوران تحکیم و بازسازی نهادی قدرت دولتی بعد از جنگ ایران و عراق خود را شروع کرده بود، انجام گرفت. تاریخ اعدام و شکنجه تاریخ تمامی جوامع طبقاتی بشریت است. از زمانی که مالکیت

صفحه ۶

صفحه ۴

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



رقابت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای صفحه ۱

در خاورمیانه شد که در آن کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها فعال بودند. جنبش‌های اسلامیستی بعداً در تقابل با کمونیست‌ها و ناسیونالیست‌ها در خاورمیانه با داشتن زمینه‌های مذهبی بصورت بسیار مشکوکی که عمدتاً از طریق سازمان‌های اطلاعاتی خارجی و کمک‌های مستمر با داشتن پشتگاه و زمینه تاریخی، شکل گرفت و رشد یافت. افزایش وزن اسلامیت‌ها بعد از فروپاشی شوروی و شکل‌گیری دولت‌های اسلامی پاکستان و ایران بصورت زنجیره‌ای اتفاق افتاد. اسلامیت‌هایی که با پرچم افراطی اسلامی پا به عرصه مبارزه ضد کفر و کمونیسم گذاشته بودند ولی بعلت مخالفتشان با اشغال سرزمینی و یا دولت‌های وابسته به غرب بصورت کاملاً پراگماتیستی گرایش ضد غربی و عمدتاً آمریکایی پیدا کردند. جنبش‌های بخش فلسطین از یوغ اشغالگران صهیونیست نیز با سایه و روشن‌هایی همین روند عمومی را طی کرد.

از سوی دیگر با نگاهی به بورژوازی اسلامی تازه به قدرت رسیده در جمهوری اسلامی که تمامی مشخصات برتری طلبانه و عظمت طلبانه شاهنشاهی را در شکل اسلامی بازسازی کرده بود. از جمله ژاندارمی خلیج، نزدیکی به حزب الله لبنان، نفوذ در شاخ آفریقا و... همچنان خود را یک بازیگر منطقه‌ای تعریف می‌کرد و می‌کند و به همین دلیل حضور غرب و در درجه اول آمریکا در خاورمیانه نمی‌پذیرد و آنرا مانع تحقق اهداف خود در خاورمیانه می‌بیند.

وضعیت امروز ایران ناشی از مبارزه دو طبقه کارگر و سرمایه‌دار از یک سو و تحولات چند دهه اخیر در سطح جهانی و خاورمیانه و سیاست‌های مشخص جمهوری اسلامی شکل گرفته است. اوضاعی که ارتباط دیالکتیکی با یکدیگر داشته و می‌توان آنها را مورد بحث و بررسی مشخص قرار داد.

انقلاب سال‌های ۵۶-۵۷ نشان داد که سرمایه‌داری در ایران در اشکال گوناگونش یک نیروی شدیداً ضد کمونیستی و علیه منافع اکثریت توده‌ها بوده و همیشه در خدمت اقلیت حریص و خودکامه حاکمه است. رشد تضاد با آمریکا و غرب همراه بود با گسست اکثریت توده‌ها از رژیم تازه به قدرت رسیده. فشار اقتصادی ناشی از جنگ ایران و عراق و ادامه آن با تحریم‌های غرب علیه ایران، عملاً سرمایه‌داری ایران را به سوی اقتصادهای نوظهور راند. رانده شدن ایران به طرف شرق

خود باعث اتخاذ تشدید سیاست‌های ضد صهیونیستی و ضد آمریکایی در خاورمیانه و نیز تلاش برای ایجاد "محور مقاومت" شد. صف بندی‌های سیاسی پس از جنگ سرد و شکست آمریکا در عراق و افغانستان و اشغال کشورها در عدم حضور بلوک شرق، برعکس انتظار آمریکا به عنوان ابرقدرت بی‌رقیب در مدت کوتاهی، به ناکامی منجر شد. فروپاشی شوروی تا حد زیادی به نزول اقتصادی و سیاسی آمریکا در سطح جهانی انجامید. آمریکا در سیاست‌های خاورمیانه‌ای با شکست روبرو شده بود ولی تا به حال حاضر به پذیرش این شکست نیست. جمهوری اسلامی با استفاده از این نکته منفی برای آمریکا و نفرت خلق‌های خاورمیانه از آمریکا، توانست سیاست‌های نفوذی خود را گسترش داده و در بخش‌های شیعه نیروی ذخیره‌ای اگر ناکافی برای سیاست‌های ضد آمریکایی - اسرائیلی فراهم آورد.

با گذشت بیش از سه دهه از زمان فروپاشی شوروی و بلوک شرق، روسیه از حالت عقب نشینی استراتژیک به تعادل ناپایدار که وضع کنونی را توضیح می‌دهد رسید. این ناپایداری نشان می‌دهد که هنوز در رقابت و کشمکش‌های بین‌المللی برتری و تثبیت سیاسی بوجود نیامده است. این وضعیت نشان از عدم پیروزی و یا رسیدن به هژمونی در رقابت‌های قدرت‌های درجه اول جهان دارد. این ناپایداری و عقب‌نشینی که غرب در برابر رشد چین و تثبیت روسیه و ایجاد بریکس و شانگهای و قراردادهای اورسیا در دو دهه گذشته پا گذاشته بود در چند سال گذشته از حالت عقب‌نشینی به تهاجمی وسیع همراه با متحدین آمریکا و ناتو تغییر یافته است. امروزه سیاست بازدارندگی رقبا در حوزه نفوذ در عرصه‌های ملی و بین‌المللی به مسئله جهان هژمون تبدیل شده است در عرصه بازدارندگی قبل از همه چیز رقابت برای بیرون کردن رقیب اهمیت پیدا کرده است. جنگ‌های نیابتی و مستقیماً همین هدف را دنبال می‌کند. رشد قدرت بازدارندگی حتی در کشورهای جهان سوم کار یکسره کردن هژمونی را برای ابر قدرت‌های بین‌المللی سخت‌تر کرده است

بازتاب سیاست‌های رقابتی بین‌المللی بطور عینی در سیاست‌های خارجی ایران دیده می‌شود. اسرائیل که در سه دهه گذشته بخطر ایجاد انشعاب و نفرت در بین نیروهای سیاسی فلسطینی علیه یکدیگر ظاهراً خود را بیطرف و با پیشروی قدم به قدم نشان می‌داد و تلاش داشت که با پاک کردن صورت

مسئله فلسطین با پیمان ابراهیم قدم‌هایی را بصورت زیرکانه در جهت نفوذ در خاورمیانه بردارد، با تغییر سیاست‌های غرب، به سیاست‌های تهاجمی علنی علیه فلسطینیان روی آورد و در پیش گرفتن سیاست نسل‌کشی آنان با زیر پا گذاشتن تمامی قوانین بین‌المللی خود را جوابگوی هیچ نهاد قانونی نمی‌بیند. مبارزه علیه ایران برای قطع نفوذش در بین شیعیان مدتی است که شروع شده است. مسلح کردن گروه‌های سیاسی - نظامی فلسطینی لبنانی عراقی و... از سوی ایران و نفوذ امنیتی و ترورهای متعدد تا حد ویران کردن کنسولگری ایران در سوریه از سوی اسرائیل همپای رقابت بین‌المللی شدت می‌گیرد. کشتن اسماعیل هنیه را هم در ادامه دو سیاست فوق از جانب ایران و اسرائیل باید دید. این رقابت و سیاست‌های جمهوری اسلامی عملاً پرچم ضد صهیونیستی و ضد غربی را به نادرست در ذهن بخش‌هایی از مردم تحقیر شده خاورمیانه بدست گرفته است.

بازگشت به تهاجم و شکستن تعادل استراتژیک از جانب آمریکا و متحدین غربی در سطح بین‌المللی در جنگ اوکراین و دریای چین هم خود را نشان می‌دهد. عوامل و فاکت‌های موجود سه راه حل را قابل تحقق می‌انگارد ۱- سازش موقت و دوره‌ای قدرت‌های بزرگ و صلح مسلح برای شروع دوره دیگری از رقابت‌ها ۲- پایان یافتن جنگ‌های نیابتی و ورود قدرت‌های بزرگ به جنگ‌های تاکتیکی و زودگذر ۳- ادامه وضع موجود تا به زانو در آوردن رقبا. هر کدام از روند‌های فوق می‌تواند تغییرات مهمی را در خاورمیانه به دنبال داشته باشد. که در همه این روندها مردم جهان از آن متضرر می‌شوند. اما کمپانی‌های اسلحه‌سازی امپریالیستی با بهره‌گیری از تشدید رقابت‌ها و درگیریهایی که خود بوجود آورده‌اند به ثروت‌ها و سودهای هنگفت از خون ریخته شده در میادین جنگ خواهند رسید. اینکه با رشد نظامی و در هم آمیختگی آن با نرم افزارها و اینترنت و ماهواره‌های جاسوسی و تغییر چهره کشورهای و شهرها و بزرگ شدن آنها، امکان رقابت‌های امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان نمی‌تواند مانند ۱۰۰ سال گذشته جلو رود و اشغالگری که خود به معضلی برای اقتصاد کشورهای اشغالگر تبدیل می‌شود، باعث شده است نقش بازارهای اقتصادی که بخشی از آن بازار اسلحه است بشدت رقابتی‌تر از گذشته و در ابعاد انحصارات به مراتب بزرگتر و پر قدرت‌تر از گذشته و کشمکش‌های خونین‌تر جلو رود.



درس‌های تاریخی کودتای ۲۸... بقیه از صفحه ۱

این کودتا ی سرنوشت ساز در کشور ما می گذرد. از آنجا که سر منشاء تغییرات عظیمی در ایران و خاورمیانه بوده و هنوز هم هست و مهمتر چرخشی تعیین کننده در سیاست جهانی آمریکا داشته و هنوز دارد، ضروریست بارها بدان برگردیم و نتایج آنرا مورد بررسی قرار دهیم. یکی از درس های اساسی که به طرفداران مصدق داد این بود که دل به امپریالیسم آمریکا خوش کرده بودند که در مبارزه مصدق با انگلیس ها طرف ایران را بگیرد. در عمل معلوم شد که میان امپریالیستها و انحصارات تنها تضاد و رقابت نیست که حاکم است بلکه تبانی و همکاری هم می تواند به صورتی پایدار ادامه یابد. جهان انگلو ساکسون بجای رقابت باهم به این نتیجه میرسند برای جابجا شدن سرکردگی بر جهان باهم همکاری کنند. نتیجه آن کودتایی است در تهران که دستگاه امنیتی آمریکا و انگلیس مشترکاً سازمان میدهند. شرکت کنندگان ایرانی هم ترکیبی است از چند نیروی سیاسی داخلی ضد انقلابی - سلطنت طلبان، اسلام گریان و ملی - مذهبی ها. ترکیبی از بخشی از ارتش ایران - تیپ زرهی که فرمانده های آنها دست چین انگلیس ها بودند، دربار و در راس آن محمد رضا و اشرف پهلوی، لومپن پرولترها به سرکردگی شعبان جعفری معروف به بی مخ، آیت الله ابوالقاسم کاشانی رئیس مجلس شورای ملی با گرایش فدائیان اسلام و ملی گریان از یاران مصدق چون مکی، بقایی. هدف کودتا براندازی حکومت ملی دکتر محمد مصدق برای سرکوب نیروهای چپ و کمونیست برای غارت منابع زیر زمینی طلای سیاه - نفت ایران. پیروزی کودتا در عین حال ضعف ریشه ای نیروهای ملی و کارگری و چپ را عریان کرد. معلوم شد حزب توده ایران که پس از شهریور بیست در عرض مدتی کوتاه توانسته بود به یک نیروی اجتماعی تبدیل شود بر اثر گرایش رفمیستی و نداشتن استقلال اندیشه در رهبری در یک وضع بحرانی تاریخی قادر به مقاومت در برابر کودتاچیان که مشتکی اوباش و چاقو کشان بودند، نیست. نتیجه شکستی تاریخی است که چپ ایران تا به امروز نتوانسته بار دیگر به عنوان یک نیروی اجتماعی موثر در اجتماع سربلند کند. درست است که در این هفتاد سال، ضمن وجود تضاد و رقابت میان کودتاچیان که باعث جا به جا شدن قدرت سیاسی هم شده است، اساسا کارگران و زحمتکشان، ستمدیدگان

و تغییر حکومت های خاورمیانه و ایران چندین بار اتفاق افتاده است ولی نه در ایران و خاورمیانه و نه در سطح جهان تا وقتی که رقابت های امپریالیستی و نظام امپریالیستی در هژمونی جهان کنونی حضور دارند و کارگران و زحمتکشان جهان بصورت فرودستان جهان کنونی هستند، هیچ تغییر پایه ای و اساسی به نفع اکثریت مردم جهان اتفاق نخواهد افتاد. هیچ آب و رنگ حقوق بشری و دموکراسی سرمایه داری قادر نیست چهره جنگ طلبانه و استثمارگریانه سرمایه داری را ببوشاند. طبقه کارگر در صد سال گذشته دست به انقلابات متعددی در جهت رهایی از وضع موجود زده است. پیروزی های بزرگی برای رهایی بشریت کسب کرده است در عین حال دچار عقب نشینی هایی شده است اما طبقه کارگر و حزبش نشان داده است که قادر است با درهم شکستن سرمایه داری دستاوردهای بزرگی را برای بشریت رقم بزند. سوسیالیسم در دوران حضورش در کشورهای بزرگی مانند چین و روسیه آنچنان دستاوردهای اجتماعی در زمینه تامین اولیه های یک زندگی انسانی داشته که هیچ نیروی سرمایه داری در تاریخ خود قادر به انجام آن نشده است.

روابط بین المللی که در همه جهان به جنگ و درگیری و پی آمدهای گران شدن کالاها و تورم های افسار گسیخته را داشته است نشان می دهد که تاثیر مستقیمی بر روی کارگران و دیگر مزدبگیران پائین جامعه گذاشته است. طبقات فرودست اجتماعی و کارگران و زحمتکشان بیشتر کار می کنند و دریافتی کمتر از جامعه دارند. کمپانی های اسلحه سازی در برابر بیکاری گسترده در جوامع چنان مشغول هستند که فرصت دریافت سفارش های جدید را ندارند. سرمایه داری در قطب های مختلف تلاش دارد که با درهم آمیختگی کمبودهای خود را علیه دیگر رقبا جبران کند. اما طبقه کارگر هم در برابر روند فوق ضرورت وجود یک انترناسیونال پرولتری را هر چه بیشتر برای مبارزه متشکل در ابعاد جهانی علیه سرمایه بیش از پیش درک می کند. درهم تنیدگی سرمایه باعث ارتباط طبقه کارگر در سطح جهانی شده است ارتباطی که اگر به تشکیل انترناسیونالیسم انقلابی طبقه کارگر نینجامد، طبقه کارگر را در بسیاری از کشورها به ارتش بیکار برای سرمایه تبدیل خواهد کرد.

اما حتی جنگ های نیابتی هم محدودیت هایی دارد که گذر از خط قرمزهای آن امکان آتش جنگ های مستقیم را بین ابرقدرت های کنونی جهان بسیار کم کرده ولی این به مفهوم امکان جنگ های بین المللی و دخالت مستقیم ابرقدرت ها از بین نرفته است. هنوز این موقعیت وجود دارد که اکثریت مردم جهان با متشکل شدن جلوی جنگ های مستقیم و نیابتی را گرفته و تیغ امپریالیست های جهان را در جهت جنگ طلبی کند کنند. آنچه روشن است جهان در حال گذار به جنگ های خانمانسوزتر نیابتی است. لنین در کتاب امپریالیسم می گوید امپریالیسم یعنی جنگ و اشغالگری " در مقام تاریخی امپریالیسم بخش چهارم می گوید " انحصار زائیده سیاست استعماری است. سرمایه ملی مبارزه برای منابع مواد خام، صدور سرمایه مناطق نفوذ یعنی مناطق معاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره و بالاخره مبارزه برای سرزمین های اقتصادی بطور کلی را - به انگیزه های متعدد سیاست استعماری سابق افزود." با اینکه اساس مناسبات اقتصادی در دوران امپریالیسم (دوران کنونی) تغییر چندانی نکرده است و مناسبات اقتصادی مشخصه های تعریف شده در کتاب امپریالیسم همچنان باقی مانده است. اما از آن دوران تا بحال امپریالیست های مختلفی به ابرقدرت های بزرگ جهان تبدیل و سپس افول کردند. این نشان می دهد که صرف رقابت بین المللی برای کسب هژمونی مشکلات جهان کنونی را نه تنها حل نمی کند بلکه برآن مشکلات دیگری را خواهد افزود. ما می دانیم که با تولیدات کنونی جهان نیز مجموع بودجه های نظامی جهان در یک سال می توان آموزش و بهداشت مجانی را برای کل جمعیت جهان تا یک دهه آینده تامین کند. اما هر چه جلو تر می رویم جنگ های خونین نیابتی انسان و منابع اقتصادی بیشتری را به کام خود می کشد و روند انباشت ثروت و فقر را در دوسوی این روابط بسط و گسترش می دهد. از این دور خونین هیچ راه گریزی بغیر از بهم ریختن این دور تسلسل نیست. دور تسلسلی که ساختارها و نظام سرمایه داری را در اشکال نوینی بازسازی می کند.

جواب دادن یا ندادن به ترور هنیه مشکلات جامعه ما را جواب نمی دهد. حتی وجود رژیم جمهوری اسلامی و عوض شدنش با یک رژیم سرمایه داری دیگری که شکل ملی گرایانه و یا دموکراتیک داشته ولی خواهان بازسازی نظام مدیریتی و ساختاری سرمایه داری باشد هم کمکی به معضلات نه ایران و نه منطقه خاورمیانه نخواهد کرد. بازسازی

ع.غ



حتا در کشور هایی که آزادانه حق اعتصاب را دارند، غیر ممکن ساخته است.

با اینکه دوران همچنان دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری باقی مانده است اما در صد سال اخیر ما شاهد تغییرات بزرگی در روند تکاملی سرمایه داری هستیم که شناخت از آن کلید شناخت اوضاع کنونی است. سرمایه داری در روند تاریخی خود در پی سود بیشتر، روند تمرکز سرمایه را با گسترش جغرافیایی به پیش برده است. نتیجه چنین روندی از یک سو تمرکز سرمایه مالی در دست مشتکی کوچک از انحصارات مالی است و از سوی دیگر تبدیل بازار پول و کالا به بازاری جهانی. لنین که بیش از صد سال پیش در باره امپریالیسم نوشت یاد آوری کرد که رقابت آزاد سرمایه داری همانطور که مارکس به درستی بیان کرده بود باعث تمرکز تولید و سرمایه می شود و در مرحله معینی از تکامل خود انحصارات جای رقابت آزاد را می گیرند. از آن زمان تا بحال که بیش از صد سال می گذرد صحت این آموزش داهیان مارکس همچنان در عمل ثابت شده است. سرمایه داری هر چقدر دامنه خود را بر روی کره زمین گسترده با آهنگی سریع تر به تمرکز انحصاری خود افزوده است. نتیجه این تمرکز، سرمایه انحصاری مالی عظیمی است که جهان پر درد و رنج امروزی بشر را خلق کرده و به لبه پرتگاه کشانده و بود و نبود کره زمین را به پریشی حاد و واقعی تبدیل کرده است.

در پرتو چنین اوضاع جهانی است که اوضاع ایران را بهتر می توانیم مورد بررسی قرار دهیم. ایران با تمام ویژگی هایش که حتما باید بدان ها توجه شود اما تافته جدا بافته ای در چرخه جهانی سرمایه نیست و جزوی از بازارهای سرمایه جهانی و منطقه ای می باشد. روشن است که میان گرایش های مارکسیستی در ارزیابی از اوضاع کنونی جهان و ایران تفاوت های زیادی موجود است که خود یکی از علل پراکندگی کنونی آنست. من در زیر از گرایشی حرف می زنم که همچنان خود را پای بند به جنبش کارگری و کمونیستی جهان انترناسیونال سوم، با خط کشی روشن با سوسیال دموکراسی کائوتسکی و رویزیونیسم خروشچفی و اورو کمونیسم است.

ما از آن جریان کمونیستی ایران هستیم که قبل از آنکه لای کتابی را باز کنیم و آگاهی عمومی از روند تاریخی جهان پیدا کنیم، بدبختی و فقر و ستم را در کوچه و بازار و تو خاک و خل محله حس کردیم و هنوز هم بر این باورم که به قول آگوست بیل " سوسیالیسم قبل از اینکه کار مغز باشد کاردل است " و همچنان برای پیروزی سوسیالیسم

شد، با توجه به عظمت جنبش صد ساله ی طبقه کارگر و خیزش های توده ای چند ده اخیر برای ایجاد همکاری های پایدار میان کلیه نیروهایی که نقش تعیین کننده طبقه کارگر را در ایران امروز قبول دارند و به ضرورت یکی شدن گرایش های سوسیالیستی براساس اصول و برنامه ای مشترک و توافق جمعی از طریق گفتن، اذعان دارند با تمام نیرو مبارزه می کند.

سازمان دهیم، متحد شویم، از پراکندگی و انشعاب بر حذر باشیم.

کارگران و خلق های ستمدیده جهان متحد شوید!

زنده باد سوسیالیسم

پیش بسوی حزب متحد کمونیست ایران

حزب رنجبران ایران مرداد ۱۴۰۳

به پیش برای وحدت کمونیستی... بقیه از صفحه ۱

هدایت چنین تغییر انقلابی عظیمی را به خوبی دارد. تجارب تاریخی عملکرد اجتماعی دو قرن گذشته نشان می دهد که هر جا پرولتاریا توانسته این شرایط را فراهم سازد دشمنان پر قدرت خود را به زیر کشیده است. این پیروزی ها نشان میدهد که امپریالیسم و سرمایه داری چون در برابر تاریخ ایستاده اند و ستمگر و استثمارگر از لحاظ استراتژیک شیر برفی اند در حالیکه از لحاظ تاکتیک باید دندان های تیز چرکین آنها را کاملن به حساب آورد. بورژوازی فعالان برای حفظ قدرت بلامنازع خود همچنان با چنگ و دندان می جنگد. و جانشینی اش توسط طبقه کارگر از روندی سخت، بخرنج و طولانی می گذرد. امروز ما با اوضاع بس بخرنجی در جهان و ایران روبرو هستیم. صف آرای دشمنان طبقه کارگر همچون جنگ های باستانی کهن نیست که سرداران جنگی نیروهای خود را به مصاف آشکار می کشیدند. سرمایه داری برای ادامه زندگی اش نه تنها عظیم ترین زرادخانه سلاح های هسته ای را فراهم ساخته بلکه مراکز فکری و ابزار رسانه های غول آسایی را بوجود آورده که به شستشوی مغزی جوانان، حتا کارگران مشغولند. خلق سکت ها در خدمت سیاست نفاق انداز و حکومت کن، چنان قدرت تمرکز را از حرکت مشترک کارگری گرفته که صحبت کردن از یک اقدام مشترک سراسری کارگری تا پیروزی از مطالبات شان را

و استثمار شوندگان، معلمان و دانشجویان، احزاب و سازمان های سیاسی چپ و کمونیست و آزادیخواه تلاش کردند افتان و خیزان کودتا گران را به زیر کشند. با اینکه توده ها در انقلاب ۵۷ توانستند رژیم سلطنتی را که نیروی اصلی داخلی کودتا بود بر اندازد، درهای زندان ها را بشکند و زمینه را برای رشد انقلابی جامعه در خدمت به اکثریت مردم و استقلال و آزادی فراهم سازد، اما بار دیگر در عمل دستگاه های امنیتی آمریکا بر اساس همان سیاست ضد کمونیستی نقشه نوینی را این بار در پشتیبانی از گرایش اسلامی پیاده کردند. در این سناریوی جدید کودتایی از نوع مخملی اش صورت گرفت و رهبر انقلاب که روزی از آزادی بیان و تشکل کمونیستها سخن می راند، آشکارا فاش کرد که خدعه کرده و میان اسلام و کمونیسم دریایی از خون موجود است. به فرمان او گرفتند، شکنجه دادند، به چوبه های دار سپردند و رهبران شناخته شده حزب توده ایران را که در ۲۸ مرداد ۳۲ ذیلان عمل کرده بودند، به شوهای تلویزیونی کشاندند تا پیروزی اهریمنانه خود را به رخ مردم ستمدیده ایران کشند. نتیجه سلطه گرایش سیاسی فدائیان اسلام جامعه ایران امروز است، جامعه ای که فقر و بی خانمانی بیداد می کند. کودتای ۲۸ مرداد و انقلاب ۵۷ درس های مهمی را به طبقه کارگر و نیروهای کمونیستی داده است که باید مورد توجه قرار گیرد. یکم - در دوران تاریخی انقلابات کارگری که امپریالیسم در جهان سلطه خود را گسترده برای پیروزی انقلاب اجتماعی نیروی تعیین کننده سازماندهی کارگران و کلیه ستمدیدگان و استثمار شوندگان هستند. در نتیجه برنامه سیاسی پرولتری که سوسیالیسم است تنها آلترناتیوی انقلابی برای انقلاب کردن است. دوم - چنین نیرویی و چنین برنامه سیاسی ای احتیاج به یک حزب سیاسی پیشرو خود دارد که در کوران مبارزه آبدیده شود، جامعه ایران را مثل کف دست بشناسد و قادر شود در عمل در برابر دشمنان طبقه کارگر سیاست مشت در مقابل مشت را در پیش گیرد. سوم - رو به جهان داشته باشد. انقلاب کردن در یک کشور و پیروزی و شکست آن دیگر تنها با شکستن یک حلقه ضعیف میسر نیست بخصوص در کشوری مثل ایران امروز که در چهار راه حوادث جهانی قرار گرفته است. امروز ایران به معنی واقعی به پل پیروزی یا شکست نیروهای مترقی و آزادیخواه جهان در برابر نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی تبدیل شده است. حزب رنجبران ایران که خود زابیده اوضاع پس از کودتای ۲۸ مرداد است، با آموزش از این تجارب هفتاد ساله و قرار دادن یک درس بزرگ تاریخی که در بالا تاکید



با ۵۴ نفر عضو که اکثرا از قشر روشنفکر جامعه بودند بوجود آمدند. چگونه است که پس از صد سال امروز حزب کمونیست چین با نزدیک نود میلیون عضو توانسته مردمانش را در نبرد های سخت پی در پی علیه مرتجعان داخلی و اشغالگران خارجی به پیروزی راهنمایی کند و چینی با جمعیتی میلیاردي، یکنفر دیگر در زیر خط فقر زندگی نکند؟ اما حزب کمونیست ایران در نیمه راه باز می ایستد، جایش را حزب توده ایران می گیرد و پس از کودتای بیست و هشت مرداد ۳۲ به سختی سرکوب می شود و با پناهنده شدن رهبری اش به شوروی و آلمان شرقی زمینه را برای ایجاد تشکل های دیگر در داخل و خارج کشور بوجود می آورد تا جایی که امروز ده ها تشکل کمونیستی، با صد ها گرایش های نظری و خط مشی سیاسی، با هم در رقابت و به خود مرکزینی مشغولند. سال هاست این پرسش در درون حزب رنجبران ایران و قبل از آن در درون سازمان انقلابی مطرح شده است که چرا مسیر های متفاوتی این دو طبقه و تشکل های کمونیستی آن طی کرده اند؟ در سال ۱۹۸۷ این پرسش را با یکی از کادر های بالای حزب کمونیست چین در میان گذاشتم. او رفیقی بود که در جریان انقلاب عظیم فرهنگی توسط کمیته گارد سرخ در موسسه ای که کار می کرد به زیر کشیده شده بود و به عنوان کادری که راه سرمایه داری را در پیش گرفته برای نوسازی و اصلاح به روستا به مدت ۸ سال فرستاده شده بود. این زمانی بود که حزب رنجبران ایران با اینکه توانسته بود با دادن هزینه ای سنگین ادامه کاری خود را حفظ کند اما کادرهایی از حزب با بیشتر اعضای خارج کشور تشکیلات حزبی یا منفعل شده بودند یا انحلال طلب. پاسخ او تا امروز همچنان در خاطرهم نقش بسته و مایلم با خواننده این نوشته در میان بگذارم. او گفت با اینکه عمیقا می دانستم من همچنان کمونیست باقی ماندم و برچسب رونده راه سرمایه داری نادرست و خطاست اما علیه حزب قیام نکردم، توطئه نچیدم و جدا نشدم، همواره به حزب وفادار ماندم و مطمئن بودم روزی می رسد که حقیقت روشن شود. او تاریخچه مبارزات درون حزب کمونیست چین را بازگو کرد که گاهی انحرافات باعث از دست دادن صد ها هزار نیروی حزبی شده بوده است اما حزب توانسته با نوسازی خود متحد و یکی شده باقی بماند. او روی باور به حزب کمونیست را اساسی ترین دلیل خود در تحمل رنج ها و سختی های هشت ساله میدانست. در این سال های طولانی پس از دیدار با این رفیق در جستجوی پاسخی به این پرسش در باره جنبش کمونیستی و

دو نظام اقتصادی و سیاسی و دو سرنوشت کاملن متفاوت در برابر هم قرار گرفته اند. در ایران ما نیم قرن دیر تر توپ های پیروزی انقلاب اکتبر از طریق کارگران ایرانی مهاجر که در جریان انقلابات روسیه شرکت کرده بودند با ایجاد حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۰ در بندر انزلی کمونیسم علمی به تئوری راهنمای پرولتاریای ایران تبدیل شد. در این روند تاریخی طبقه کارگر و کمونیستها با دو موضوع بسیار مهم یعنی چگونگی آگاهی طبقاتی طبقه کارگر و ایجاد سازمان پیشرو حرفه ای خود در خدمت سازماندهی توده ها برای تبدیل کردن این آگاهی به نیروی مادی در نبردهای پی در پی طبقاتی روبرو بوده ایم. در این مبارزه سخت و بغرنج طولانی طبقه کارگر جهانی و سوسیالیست ها و کمونیست ها همچنان وفادار، در عمل به وظیفه تاریخی در گورکنی سرمایه داری تحت شرایط متفاوت با گذشت از پیروزی ها و شکست ها عمل کرده اند. اما دشمنان طبقاتی هم آرام ننشسته و سرمایه داری و بورژوازی با آگاهی به نقش طبقه کارگر و کمونیستها و سوسیالیستهایی که به این نقش تاریخی واقف شدند و خود را سازمان دادند، در کلیه زمینه ها سنگ اندازی کرده است. مبارزه طبقه کارگر ایران یکی از نمونه های پر درد و رنج این مبارزه تاریخی پرولتاری جهانی است که امروز در کشور مان به خوبی مشاهده می کنیم. بیش از یک سده مبارزه پایدار و همیشه در صحنه توسط طبقه کارگر در مقابل نمایندگان سیاسی طبقات ارتجاعی و حامیان جهانی آنها. تاریخ رشد سرمایه داری ایران در حقیقت تاریخ ستم و استثمار شدید توده های رانده شده از روستا ها و ایلات، حاشیه نشینی در شهرها و قیام های اعتراضی وسیع توده ای علیه وضع موجود است. امروز در جنبش کارگری ما علاوه بر دشمنان طبقاتی که بیش از یک قرن است به سرکوب سازمان های سیاسی حامی طبقه کارگر پرداخته و دست کمی از یکدیگر ندارند: رضا شاه، محمد رضا شاه، خمینی و خامنه ای به عنوان نمایندگان طبقات حاکم در صد سال گذشته با تمام تفاوت هایی میان خود در یک زمینه مشترک بوده و در سرکوب طبقه کارگر و کمونیست ها نعل به نعل یکی جا پای دیگری پا گذاشته است. دشمن دیگر جنبش کارگری و کمونیستی ایران درونی است و از ماست که بر ماست. بگذارید به این اصل و نسب و هویت تکامل یافته این دشمن درونی گذرا اشاره ای کنیم. حزب کمونیست ایران با دوهزار عضو اکثرا کارگر در همان سالی که حزب کمونیست چین

و کمونیسم که تنها راه نجات بشریت است مبارزه می کنیم. وجود تضاد و دائمی بودن آنها را از نوجوانی آموختم. سر تقسیم آب در تابستان ها که گاهی به کتک کاری با میرآب محله می کشید و پنج شنبه ها یواشکی وبه بهانه ای از مدرسه جیم میشدم و خود را به حجره برادرانم میرساندم تا سهمیه گدایان را که صف می کشیدند و منظم جلو می آمدند در کف دستشان بگذارم و وقتی سهمیه تمام میشد و هنوز دستهایی همچنان در صف دراز مانده بود، آنها را مجبور کنم کمی بیشتر کمک کنند تا بتوانم بقیه را پوشش دهم. اما دیری نپایید که جوانی آگاه و متشکل، در همسایگی، ما را هدایت کرد، کتاب خوان کرد و پنجره ای به روی ما باز کرد. یادش گرامی باد رفیق آقا وزیر آل آقا که تا صد سالگی همچنان برای رهایی بشریت و پیروزی سوسیالیسم استوار ایستاده و آخرین باری که با او راه دور حرف میزدم گفت زندگی را همچنان دنبال کرده ام و خوشحالم همچنان برای رهایی در راهی.

غیر قانونی کردن حزب توده، جنبش ملی کردن صنعت نفت در سراسر ایران، سی ام تیر ۱۳۳۱ و کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت مجدد محمد رضا شاه به ایران و سرکوب خون آلود نیروهای چپ و ملی، رخدادهایی بودند که زندگی سیاسی مرا شکل دادند و احساسات عمیق انسان دوستی و برابر طلبی ام را عقلانی کردند و اندیشه های انقلابی ام را عمق بخشیدند. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که به گفته شاعری آب ها از آسیاب افتاده بود ما همچنان مانند ماهی سیاه کوچولو رو به دریا داشتیم و از فرصت ها بدور از چشم دشمن برای تغییر اوضاع تلاش می کردیم. امپریالیست ها و کودتا چیان مثل همیشه چنین می پنداشتند که با سرکوب نیروهای آگاه و مبارز، با اعدام خسرو روزبه و دکتر فاطمی به مبارزه مردم ایران برای رهایی از یوغ استعمار و امپریالیسم و ارتجاع داخلی خاتمه می دهند. خیالی واهی بود. شانزده آذر و خیزش دانشجویان دانشگاه تهران با شعار "مرگ بر امپریالیسم آمریکا" و "اتحاد مبارزه پیروزی" آغاز نوینی شد برای مبارزه ای که تا به امروز همچنان ادامه دارد و در اینجا مایلم شمه ای از آنرا که در ارتباط با گرایشی است که همراه بوده ام بازگو کنم.

بیش از صد و پنجاه سال پیش بیانیه ای برای ایجاد حزب کمونیست انتشار یافت که ضمن توضیح نقش سرمایه بعنوان نظام بردگی نوین با پنجه های چرکین، سوسیالیسم را تنها راه نجات بشریت اعلام کرد. از آن زمان تابحال جدال تاریخی میان دو طبقه پرولتاریا و بورژوازی، دو جهانبینی،



زیر کوشش می کنیم اوضاع کنونی جهان و ایران را بشناسیم و در پرتو آن و شرایط جنبش کارگری به چه باید کرد کنونی پاسخ گوئیم.

ادامه دارد - محسن رضوانی

علیه شکنجه و اعدام.... بقیه از

صفحه ۱

خصوصی ستم و بهره کشی انسان از انسان را به صورت یک سیستم اجتماعی نهادینه کرد؛ باعث شد که ستمکشان علیه ستمکاران و استثمار شوندگان علیه استثمار کنندگان مبارزه ای طبقاتی را در کلیه عرصه های اجتماعی در یک سمت برای بقای سیستم موجود و سمت دیگر برای انهدام سیستم طبقاتی و نفی استثمار و ستم به پیش ببرند. طبقات ستمگر و استثمار کننده برای حفظ و بقای خود مجبور بودند که از نیروی سرکوبی که آماده برای حفظ قدرت و صیانت حاکمین باشد علیه طبقات شورشگر فرودست برای درهم شکستن شورش و انقلاب آنها استفاده کنند. در قرون وسطی سرکوب شکل علنی تری داشت جنگ ها با قتل عام و یا اسارت کامل شکست خوردگان به پایان می رسید. تکامل مبارزه طبقاتی و رشد نیروهای تولیدی که همراه با رشد جوامع در عرصه و بوجود آمدن شهرهای بزرگ شد؛ نه تنها به سرکوب ها پایان نداد بلکه اشکال آنرا متنوع تر و از ابزارهای دیگر جدید هم کمک گرفته شد.

در دنیای سرمایه داری وقتی بحران ها شدت می گیرد، خشونت های افسار گسیخته اشکال علنی تری به خود می گیرد؛ تا ترس از قدرت را در طبقات فرودست نهادینه شده و جلوی انقلاب و شورش تهی دستان و استثمار شده های جامعه گرفته شود. اولویت تمرکز سرکوب بر روی سازمان های مترقی جامعه است آنهم به این دلیل که بعلت رشد تکنولوژی و سازماندهی تولید در عرصه جامعه هیچگونه تغییری بدون سازماندهی قابل تحقق نیست.

جمهوری اسلامی بر اساس این قانون و وجود چند صد ساله دستگاه روحانیت از روز اول به قدرت رسیدنش، سرکوب و کشتار سازمان های سیاسی و هر سازمان دیگر حتی صنفی و هنری و غیره را شروع و با شکنجه های قرون وسطایی و اعدام های دسته جمعی، تلاش کرد که قدرت خود را تثبیت کند. دهه شصت، کشور ما شاهد جنایات هولناکی بود که قلم از بیان بسیاری از آنها عاجز است. تمامی دست اندرکاران و شکنجه گرانی که

توانسته با پافشاری روی اساسی ترین باور های خود با اتکاء به نیروی خود همچنان برای تغییر اوضاع بسود جنبش کمونیستی ایران و جهان و ادامه مبارزه طبقه کارگر ایران برای رهبری جنبش انقلابی ایران مبارزه کند. اما قدرت این حزب در این سال های طولانی در اینست که ضمن استواری در موضع و دفاع از اصول توانسته به درک درستی از این اصل اساسی علم کمونیستی دست یابد که " قدرت مارکسیسم در تلفیق آن به شرایط مشخص است " یعنی پراتیک اجتماعی منبع اصلی دانش برای تهیه شعار ها و برنامه ها ست. از این منظر در طی این سال ها حزب قادر شده اصول را برای شناخت اوضاع تغییر یافته بکارگیرد و مواضع و خط مشی خود را طبق اوضاع تغییر یافته به روز کند. مبارزه درونی این تشکیلات بین درست و نادرست، بین خط مشی سیاسی انحرافی و فرصت طلبانه، بین باورهای بورژوازی و پرولتاریا همیشه جریان داشته و بدون چنین مبارزاتی نمی توانست به پویایی خود ادامه دهد. از زمینه های این مبارزات که باز تاب بیرونی یافته و سر منشا تغییرات خط مشی سیاسی بوده می توان به صورت زیر نام برد:

یکم - مبارزه طولانی درون حزب توده علیه رهبری دنباله رو از مسکو، رفرمیسم و رویزیونیسم

دوم - مبارزه علیه خط مشی مبارزه مسلحانه جدا از توده ها

سوم - مبارزه علیه کپی برداری از الگوی انقلاب و جامعه چین

چهارم - مبارزه علیه گرایش راست و توهم نسبت به قدرت سیاسی خمینی و همکاری با بورژوازی و تواما مبارزه علیه گرایش راست فرار طلبی و انحلال طلبانه پس از سرکوب توسط جمهوری اسلامی در اوایل دهه ۶۰

در طول هر چهار مبارزه خط مشی مبارزه ایدئولوژیکی همه جانبه و با شرکت کادرهای فعال صورت گرفت و هر بار دامنه دموکراسی درونی چنان گسترش یافت که حتی در شرایط زیر تیغ دشمن، رفقا توانستند به تبادل نظر بپردازند و نهایتاً طی گردهمایی تشکیلاتی بطور سازمانی به جمع بندی برسند و برای نوسازی و تصحیح عمل نمایند. در طول این سال ها با تمام تلاش های پر ارزش تا به امروز قادر نشده ایم به اساسی ترین وظیفه خود که تلفیق کمونیسم علمی با جنبش کارگری است فایق آئیم. و همچنان این وظیفه در برابر ما و کل گرایش های مارکسیستی که سوژگی طبقه کارگر را قبول دارند قرار دارد. با حرکت از این وظیفه است که ما با بکار بردن موضع، اصول و سبک کار کمونیستی در

کارگری ایران هستم چرا این همه پراکندگی و انشعاب؟ آیا ما هم باید مثل مارکس که به مدت هفت سال کار تحقیق و بررسی خود را در باره نقد اقتصاد سیاسی کنار گذاشت تا وحدت میان گرایش های سوسیالیستی و کمونیستی بوجود آورد و هنگامی که دید نمی تواند آنرا به خود جنبش کارگری حواله داد تا با خیزش خود و عظمت نیروی مادی خود بتواند به پراکندگی خاتمه دهد. اما تجربه کشور ما حتا در دوران اوج گیری انقلاب و رشد جنبش کارگری این ناخوشی گروهی گری همچنان باقی ماند. پس راه حل چیست؟ من در اینجا یک پاسخ دو گانه دارم یکی بازگشت به دوران حزب کمونیست ایران که توانست کلیه تشکل های کارگری را در خود جا دهد و تنگاتنگ با جنبش کمونیستی جهان که لنین در راسش بود خود باوری عمومی را در حزب یکی شده و متحد بوجود آورد.

در اولین گام می خواهم روشن کنم که چگونه و با چه ابزاری می توان به پاسخ نسبتاً نزدیک به حقیقت در این زمینه رسید. به عبارت دیگر با چه اندازه گیری می توان به سنجش اوضاع پرداخت و بر اساس واقعیات با تحلیل همه جانبه به حقیقت و پاسخ درست رسید. از انتشار مانیفست حزب کمونیست تا بحال طبقه کارگر و جنبش کمونیستی جهان برای تغییر انقلابی و سرنگونی نظام سرمایه داری مبارزات متنوع و پر باری را به سرانجام رسانده است و در این روند با جمع بندی از پراتیک خود درس های گران بهایی گرفته است. سلطه رویزیونیستهای خروشچفی در حزب کمونیست اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی و تسخیر دژ مرکز جهانی کمونیستی از درون و مهمتر دنباله روی رهبری حزب توده ایران از این دارودسته به مدت طولانی تا آخرین لحظه سقوط کامل امروز ما با گرایش نفی کامل دستاوردهای جنبش کمونیستی جهان در ایران روبرو هستیم. حزب رنجبران ایران در استواری خود در دفاع از اصول کمونیسم علمی در این سال های طولانی با هدایت رفیق علی صادقی (کاک ابراهیم) این حقیقت تاریخی را در عمل ثابت کرده است. کلیه ریزش ها و جدایی از حزب رنجبران در این چهار دهه را که بنگری می بینی دلیل عمده آن استواری رفقای حزب رنجبران ایران در دفاع از کمونیسم و اصول کمونیسم بوده است. اکثر کسانی که راه خود را در پیش گرفتند به گرایش های سوسیال-دموکراسی و رویزیونیستی پیوستند و یا بطور کلی از کمپ بورژواها سر در آوردند. اما با تمام حملات دشمنان گوناگون و تمرکز دستگاه های امنیتی ایران برای فرو پاشی حزب رنجبران این حزب



های نه کمتر از اصولگرایان در جهت سرکوب برخوردارند که می توانند قتل عام های دیگری بیافرینند. فریبکاری اصلاح طلبان حکومتی در سالهای بعد تا به امروز نتوانست همکاری در قتل عام زندانیان سیاسی و منافع مشترک جناح های رژیم اسلامی را در ذهنیت جامعه به فراموشی بسپارد.

انکار رژیم از یک سو و کار و برنامه ریزی مداوم سازمان ها و نیروهای مترقی و آزادیخواه در طی ۳۶ سال گذشته در جهت افشای قتل عام ها و عاملین و امرین کشتارهای سیاه تاثیر و بازتاب های خود را تا به امروز به صورت موثری نشان داده است. همانطور که کشتار دهه ۶۰ و قتل عام ۶۷ برای سازمان های سیاسی یک موضوع افشاگرانه و دادخواهانه بوده است. امروزه عناصر بالای دولت ایران هم مجبور هستند که وضعیت و مواضع خود را نسبت به جنایت های هولناک اسلامی روشن کنند. عناصر بد نامی همچون رئیسی و پورمحمدی بخاطر مبارزات حق طلبانه و دادخواهانه دیگر قادر به پرده پوشی نقش خود در آن سالها نبوده و مجبور شدند که جایگاه خود را در قتل عام ۶۷ توضیح دهند. این در حالی است که بعد از قتل عام ها حتی پرسیدن سؤال از مسئولین در رابطه با قتل عام ۶۷ خط قرمزی بود که نتیجه اش زندان و... بود.

جوابگویی رژیم در رابطه با جنایات و کشتارها در جنبش دادخواهی ۴ دهه گذشته از یک سو باعث عقب نشینی رژیم در برابر جنبش خیابان شده و از سوی دیگر باعث فشاری مضاعف بر فعالین سیاسی و از سرگیری گسترده ابزار اعدام و شکنجه علیه فعالین سیاسی شده است. بحران هویتی رژیم، گسترش سطح فقر و فساد و رقابت جناح بندی های رژیم در جهت جانشینی خامنه ای و کنترل نهادهای قدرت و اقتصاد در داخل و درگیری های منطقه ای با آمریکا و اسرائیل و سوگیری محور مقاومت، شرکت در صف بندی های جهانی و تلاش برای رسیدن به سطوح بالای تکنولوژی نظامی در خارج، وضعیت مشخصی را بوجود آورده است که باعث ناثباتی و امنیت اجتماعی در زمینه های کار و در آمد و خدمات اجتماعی باعث خروج بسیاری از تحصیل کرده های کشور شده است. رقابت و دخالت در تصمیم گیری ها در بالاترین نهادهای قدرت در مسائل مهم امنیتی از حمله زندانیان سیاسی، وضعیت ناثباتی را در صدور احکام و وضعیت زندانی در زندانی بوجود آورده است. موارد زیادی وجود دارد که احکام زندانی بدون هیچ خطا و یا پرونده جدیدی بدون هیچ دلیلی سنگین تر

که زندانی هنوز پایش به زندان نرسیده جدا از شکنجه های مستمر و بدون داشتن هیچ گونه حقی قانونی برای مدتها در بلا تکلیفی نگه داشته می شود. موضوعی که خود یکی از بدترین شکنجه های روانی بر زندانی است. حکومت اسلامی نشان داده است که منافع حقیقش حتی اجازه قبول موضوعی به نام زندانی سیاسی در جامعه را هم نمی دهد. اما مقاومت خانواده های زندانیان سیاسی اجازه پنهان کاری و از بین بردن حقوق زندانی سیاسی را از رژیم جمهوری گرفت. بعد از قتل عام زندانیان سیاسی خانواده های زندانیان سیاسی با جمع شدن و اعتراض های جمعی و فردی باعث پخش خبر در جامعه و آگاهی جامعه از جنایات رژیم در زندان علیه زندانیان سیاسی شد. مقاومت خانواده های زندانیان سیاسی به آسانی صورت نرفت و خانواده های زندانیان سیاسی بهای سنگینی را بخاطر آن پرداختند ولی از پای ننشستند. مقاومت خانواده ها خود به بالارفتن روحیه مقاومت در زندان کمک کرد. در سالهای گورستانی کردن جامعه توسط رژیم اسلامی، خانواده زندانیان سیاسی با حضور در خاوران و راهپیمایی دسته جمعی و اعتراضات جمعی باعث شد که جو خفقان جامعه به نحو بی سابقه ای کمرنگ شود. حاصل این مقاومت جنبش دانشجویی ۷۶ و دیگر نیروهای اجتماعی بود که در پسا کشتارهای دهه ۶۰ و قتل عام ۶۷ شکل گرفت و تا بحال بطور مداوم خود را تثبیت کرده است. اعتراضات خانواده ها در کشاکش های خود با دستگاه سرکوب نه تنها عقب نشست بلکه با حضور دائم در پارک لاله و دیگر مکان های عمومی، جنبش مادران پارک لاله را متشکل کرد. مبارزه در شرایط امروز بخاطر دفاع از زندانیان سیاسی که در راستای آمال مادران جانباخته شکل گرفته است، با شعار "علیه اعدام، علیه شکنجه" شکل گرفته است. امروز همچنان تلاش برای جلوگیری از نه تنها اعدام بلکه شکنجه های گسترده تا حد تجاوز به زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی به خواست عمومی جامعه تبدیل شده است.

قتل عام ۶۷ که در ادامه کشتارهای دهه ۶۰ شکل گرفت، تمامیت رژیم را به تفاله ای تبدیل کرد که بایستی توسط مردم در کف خیابانها تف می شد. اما زمانی لازم داشت که شعار اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمام ماجرا و مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی در کف خیابان به فریادی همه گیر علیه رژیم تبدیل شود. در این قتل عام، اصلاح طلبان همچون طیف های اصولگرایان نشان دادند که از ظرفیت

در طی ۴۵ سال گذشته از عوامل اصلی تا به امروز بوده و هستند، در عالی ترین مسند قدرت نشسته اند. دو روند در طول عمر جمهوری اسلامی بصورت متضاد جامعه ما را شکل داده است. از یک سو شکل گیری یک دولت توتالیتر مذهبی و بشدت جنایتکار در برابر آن رشد آگاهی و جنبش های اجتماعی در برابر آن، از جنبش های صنفی سیاسی تا فرهنگی و موردی و مشخص مانند علیه اعدام تا حقوق کودک و

جدا از متوهمین جامعه در ایران، تمام جوامع و سازمان های حقوق بشری بین المللی از جنایاتی که رژیم اسلامی در ۴۵ سال گذشته علیه مردم انجام داده آگاه هستند ولی بخاطر منافع حقیقشان بر این جنایات چشم بسته اند و این کار باعث شده است که رژیم تبهکار اسلامی در ادامه اعدام ها و شکنجه مصر بماند. کار وقاحت دستگاه حاکم دین و سرمایه بدانجا رسیده است که قاتلین و اعضای هیئت های مرگ قتل عام زندانیان سیاسی ۶۷ امروزه اکثر دستگاههای دولتی را در قبضه دارند. در بین جناح ها و عناصر رژیم تنها آیت الله حسینعلی منتظری به اعدام اعتراض کرد و هیئت مرگ رژیم را با جنایتکاران تاریخ مقایسه کرد. که این اعتراض باعث شد که جایگاه جانشینی خمینی را از دست بدهد.

دهه شصت و کشتار زندانیان سیاسی تاریخ سرکوب آزادیخواهی و عدالت اجتماعی تحت رژیم اسلامی تازه به قدرت رسیده بود که با تمام سببیت هایش، جمهوری اسلامی قادر به پاک کردن صورت مسئله به مفهوم ریشه کن کردن سازمان های سیاسی و افکارشان از درون جامعه نشد. نسل های بعد از دهه شصت با درس گیری از مبارزان مترقی طبقه و قشرهای مختلف اجتماعی از کارگران، دانشجویان، پرستاران و با افشاگری های دائمی و مبارزه در کف خیابان ها، توانستند عقب نشینی های زیادی را به رژیم تحمیل کنند.

رژیم جمهوری اسلامی بنا به گفته خمینی و بعدا خامنه ای یک قدم عقب نشینی یعنی نزدیکی به لبه سرنگونی، با سرسختی تمام تلاش کرد که با قتل عام زندانیان سیاسی انتقام خود را از تحقیرش توسط جامعه بصورت تاریخی بگیرد و هر ممانعت سیاسی را از جلوی روی خود بردارد.

شکنجه و اعدام و اتهام و احکام از پیش تعیین شده مانند، تشویش اذهان عمومی، مفسد فی الارض، بغی، سب النبی، توهین به مسئولین و رهبران رژیم و.... آنچه بصورت کلیشه ای و فله ای صادر می شود

توده ها سازندگان تاریخند



شده است

هرگاه رژیم با ضعف مفروطی در روابط مختلف اجتماعی روبرو است که می تواند خطر جنبش های اجتماعی را به همراه داشته باشد، شکنجه و اعدام را به مثابه ابزاری برای ایجاد ترس در جامعه به خدمت می گیرد. ما با اعدام کسانی روبرو هستیم که در سال ۱۳۸۸ دستگیر شده اند ولی ناگهان خبر از اعدام آنها می رسد. امسال ما با اعدام ۲۲ نفر در یک روز هم روبرو بوده ایم. ما قطعاً با اعدام به مثابه یک قتل عمد دولتی مخالفین ولی در عین حال نباید اجازه داد که مخالفین جنبش های فرودستان اجتماعی این خواست را بهانه ای برای هر گونه سرکوب و فرار از پاسخ گویی به جنایت های خود قرار دهند. همانطور که وضعیت اسفبار امروز جامعه ما یکی از پی آمدهای ترورها و قتل عام های دهه ۶۰ و ۶۷ است؛ خود به پیگیرتر شدن مبارزه برای عدالت اجتماعی و رهایی از بختکی به نام رژیم جمهوری اسلامی در ایران کمک های شایانی کرده است. قتل عام ۶۷ و نفرت و خشم که در قلب های مردم به جای گذاشت زمینه انرژی مبارزاتی امروز شده است. جانباختگان ۴ دهه اراده ما را برای سرنگونی رژیم محکم تر کرده است. حکم اعدام های اخیر از جمله پخشان عزیزی و شریفه محمدی دیگر قادر نیست که فضای سالهای ۶۰ را بر جامعه مستولی کند بعد از دهه ۶۰، جنبش دانشجویی ۷۶ و در سال های بعد ۸۸، ۹۶، ۹۸، ۱۴۰۱، آنچنان تاثیرات شگرفی در جامعه گذاشته است که حتی اصلاح طلبان کودن حکومتی هم فهمیده اند که فقط با سرکوب فیزیکی قادر به حفظ موقعیت متزلزل کنونی برای خود هم نخواهند بود. جامعه آبستن حوادث جدیدی است. جامعه بسته راه حل جدیدی را طلب می کند. همه نگران آینده هستند. این نگرانی ناشی از عدم روشنایی در برنامه و آلترناتیوی است که می بایستی شکل بگیرد امروز ایجاد آلترناتیو انقلابی برای رهایی از وضع موجود بزرگترین وظیفه این مقطع از انقلابیونی است که تصمیم گرفته اند، اعدام و شکنجه را برای همیشه به موزه تاریخ بفرستند.

یاد همه جانباخته گان راه آزادی و عدالت اجتماعی گرامی باد
علیه اعدام، علیه شکنجه

مهران پیامی

۱۴۰۳

ستم به زن در طول تاریخ... پتیه از صفحه آخر

گرفته شد. مناسبات تولیدی و قوانین در دوران بردگی در همه سرزمین ها یکسان بوده است: برده ها برپایه سن و سال، مهارت کاری، سلامتی جسمی ارزش گذاری می شدند و به صورت جنس قابل خرید و فروش بودند. کودکان، زنان و دختران کم سن و سال ارزش بالاتری داشتند. تاجران، برده ها را خریداری می کردند و در سر زمین های دیگر به فروش می رساندند. بردگان ابزار کار بودند و ستم به این شکل امری قانونی بود. اگر برده ای خطایی می کرد صاحب اش او را تا حد مرگ شکنجه می کرد. زنان برده در خانه ثروتمندان کار می کردند. زنان ثروتمند مدیریت خانه را به عهده داشتند، اما همه کارها به عهده برده بود، برده خانگی هیچ حق و حقوقی نداشت و تا آخر عمر درخانه صاحبش کار می کرد. معمولاً برده های خانگی دوباره به فروش نمی رسیدند، اما آن ها هر کدام گذشته تلخی داشتند_ احتمالاً بچه اش را برای فروش به کشوری برده بودند و شوهرش را به جای دیگر، شاید هم در جوانی و یا بچگی از خانواده اش جدا شده بود. هرچه بود اکنون که سن و سالی از او گذشته بود، از صبح تا شب در خانه ارباب کار می کرد و به هنگام تنهایی دردهای گذشته را با اشک و آه درمان می کرد. اگرچه قوانین در نظام برده داری در همه جا به طور کلی یکسان بود، اما از جهت تاریخی و سرزمینی با ویژگی هایی همراه بوده است. برای طولانی نشدن مقاله به ویژه گی های چند کشور پرداخته خواهد شد.

خرید و فروش و تجارت برده در مصر باستان با دیگر سرزمین ها توسعه پیدا کرد. کاهنان و ثروتمندان از طبقه برده دار بودند. ساحل نیل برای کشاورزی بسیار مساعد بود. برده ها بر روی این زمین ها کار می کردند، حاصلی که از کشاورزی به دست می آمد متعلق به فرعون، کاهنان و اشراف بود. کشاورزان چه زن و چه مرد، بخش ناچیزی را از تلاش و دسترنج خود، تا حدی که بتوانند زنده بمانند و کار کنند دریافت می کردند. هیچ اعتراضی جایز نبود و اگر تخلفی صورت می گرفت، برده مورد شکنجه های سختی قرار می گرفت و اگر در اثر شکنجه در وضعیت خطرناکی قرار می گرفت به دریا انداخته می شد، چرا که نان خوری اضافی بدون این که منفعتی برای صاحبش داشته باشد بی فایده بود. در مصر باستان تک همسری متداول بود، اما فرعون یک همسر اصلی داشت و زنان اسیر جنگی و یا دختران کشورهای دوست را به خاطر

ایجاد روابط دیپلماتیک به صورت همسر غیر اصلی به زنی می گرفت. همسر اصلی فرعون گاهی نقش برجسته ای در حکومت داشت و در مواقع استثنایی حتی پس از مرگ فرعون جانشین او می شد. مصریان باستان به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند. این تراوشات بی اساس ذهنی، خود در دوره ای، در ستم بیرحمانه نسبت به بردگان نقش داشته است. به این معنی که با مرگ فرعون، بیست تن از بردگان او را زنده به گور می کردند تا در دنیای دیگر در خدمت فرعون قرار بگیرند. مردان اقشار متوسط به همسران خود احترام می گذاشتند. آن ها نه تنها یک همسر داشتند، بلکه زنان این طبقه به فعالیت های صنعت و داد و ستد می پرداختند. کار مساوی با مردان موقعیت زن در خانواده را حکیم می بخشید. در میان بردگان و کشاورزان برده، علاقه و محبت در خانواده و در بین زن و شوهر وجود داشت. ستم وارده، آنان را به یکدیگر نزدیک می کرد و درد و رنج یکی درد و رنج دیگری بود. آن ها خوشحالی های لحظه ای و اندوه و رنج دائمی را با یکدیگر تقسیم می کردند. در طبقات تحت استثمار و ستم، رابطه زناشویی، غالباً با عشق و احترام همراه بوده است و با زندگی اشراف و طبقه متوسط تفاوت داشت.

در روم باستان روم قدیم به سه دوره پادشاهی، جمهوری و امپراتوری تقسیم می شد. سنا در همه این دوران نقش داشته است. در روم باستان اگر برده ای تخلف می کرد تنبیه بدنی می شد. جان و مال برده در اختیار صاحبش بود. مانند برده داری در مصر، برده ها را قیمت گذاری می کردند و از این طریق در خرید و فروش آن ها در بازار داخلی و بازارهای سرزمین های دیگر به صورت جنس خرید و فروش می شدند. دختران جوان قیمت بیشتری داشتند و برای استفاده های جنسی و فحشا در خدمت به اشراف و ثروتمندان قرار می گرفتند. در دوران جمهوری، سنایی بنام "سناکولوم" _ "سنای زنان" _ به وجود آمده بود که زنان اشراف عضو آن بودند و به صورت مستقل فعالیت داشتند، اما آن ها در سیاست و در اداره امور مملکت هیچ نقشی را به عهده نداشتند. اینان انتخاب و طرح لباس و شیوه برخورد های زنانه را برای جامعه برنامه ریزی می کردند. در روم باستان زنان کم عقل به حساب می آمدند، اگر ارثی به آن ها می رسید به شوهران آن ها تعلق می گرفت. زنان اقشار متوسط جامعه وضعیت بد تری نسبت به طبقات دیگر داشتند. آن ها مورد خشونت شوهران قرار می گرفتند. روابط خانوادگی و زناشویی در اقشار زحمتکش سالم تر و انسانی تر بود.

نه به شکنجه و اعدام



نگاهی گذرا به... بقیه از صفحه آخر

در شهر پاریس و با مسئولیت تولیاتی برپا شود؛ مسئولیت فدراسیون جوانان حزب نیز به لوئیجی لنگو (Luigi Longo) واگذار شد. پس از دستگیری آنتونیو گرامشی، هرچند که او هنوز به گونه‌ای رسمی رهبر حزب بود اما با اسارتش در زندان و نداشتن امکان، عملاً رهبری حزب به تولیاتی واگذار شد، که همزمان در عضویت هیئت اجرایی کمینترن نیز باقی ماند.

درباره پالمیرو تولیاتی

او در ۲۶ مارس ۱۸۹۳ در شهر مهم و بندری جنوا زاده شد، پدرش، آنتونیو تولیاتی، که از اهالی بخشداری تورینو (استان پیه مونتیه Piemonte) و در رشته آموزش تحصیلی کرده بود، اندکی در این رشته به آموزش پرداخت، سپس در بخش اداری آموزشگاه‌های ملی شبانه روزی با شغل حسابرس به کار پرداخت و با یک آموزگار به نام تیرزا ویاله (Teresa Viale) ازدواج کرد؛ شغل آنتونیو همراه با مأموریت و نتیجتاً انتقال خانواده به شهرهای گوناگون بود؛ همسر او پس از باردار شدن و نزدیک به زایمان، برای رسیدگی به خانواده، کار آموزگاری را رها کرد. یکمین فرزند آن‌ها، ائوجینیو (Eugenio) در سال ۱۸۹۰ در شهر ارباسانو (Orbassano) در بخشداری تورینو زاده شد؛ دومین فرزندشان دختری به نام ماریا کریستینا (Maria Cristina)، که با مخفف کردن نام کریستینا او را «تینا» می‌نامیدند، در سال ۱۸۹۲، سومین فرزند پالمیرو و چهارمین ائریکو (Enrico) در سال ۱۹۰۰، زاده شدند. اعضای این خانواده با آن که مذهبی بودند اما هیچگاه این باور خود را به فرزندان تحمیل نکردند. پالمیرو تولیاتی سال‌ها پس از جنگ دوم جهانی در مصاحبه‌ای گفته بود: «همچون عادت همیشگی، یکشنبه‌ها به کلیسا می‌رفتیم اما هیچگاه فشار زیاد درباره مذهب را حس نکردم».

در سال ۱۸۹۷ خانواده تولیاتی به شهر نوارا (Novara) منتقل گشت؛ او سال یکم دبستان را (همچون خواهرش) در آنجا گذراند و سپس در شهر تورینو دوره دبستان را به پایان رساند و از سال ۱۹۰۲ در شهر سُنْدْرِیو (Sondria) در شمال استان لُمباردیا (Lombardia) دوره یکم دبیرستان را و از سال ۱۹۰۸ دوره ادبی را در شهر سَسْرِی (Sassari) در جزیره ساردنیا به پایان رساند؛ در آنجا، او و خواهرش بهترین دانش آموزان شناخته شدند. در آن شهر، آنتونیو (پدر آن‌ها) به بیماری سرطان دچار

بودند. همین‌طور در زمان داریوش، اسیران به صورت برده مورد بیگاری قرار می‌گرفتند. بنای پرسپولیس نمونه‌ای است بارز. در بنای پرسپولیس آثاری از هنر ایران دیده نمی‌شود، جز سر ستون‌هایی که به شکل کله قوچ اند؛ دیگر قسمت‌ها، سبک معماری و هنر کشورهای است که توسط اسیران جنگی طراحی و ساخته شده است. در زمان اشکانیان تعدد زوجات که از دوران هخامنشی ادامه داشته است متداول بود. در این دوره پادشاه یک زوج اصلی داشت که ملکه بود و بقیه حرمسرای شاه را تشکیل می‌دادند. زنان اشراف در کاخ‌ها زندگی می‌کردند و هیچ رابطه‌ای با دنیای خارج نداشتند. با بسط و گسترش شبکه آب‌رسانی از طریق قنات، کشاورزی رشد و توسعه پیدا می‌کند. زنان برده و زحمتکش، در کار کشاورزی و صنایع دستی فعالیت داشته‌اند. در خانواده‌های برده، پدر سالاری در زندگی زناشویی کمرنگ بود. اما در جامعه، زنان برده در شرایط بسیار بدی قرار داشتند. زنان جوان و دختران برای خوش‌گذرانی خانواده‌های اشراف و پادشاهان مورد خرید و فروش قرار می‌گرفتند. کودکان، برده دنیا می‌آمدند و خرید و فروش می‌شدند. این جدایی‌ها ضربه بزرگی برای مادران بود. مادرانی که در تمام طول بارداری با بچه‌ای که در شکم خود داشتند رابطه‌ای عاطفی برقرار کرده بودند. زنان طبقات بالای جامعه با تکیه به کار برده‌ها در خانه خود فعالیت می‌نداشتند. مهمترین وظیفه‌ای که داشتند دید و باز دید های خانوادگی و شرکت در میهمانی بود. زنان اقشار متوسط جامعه ارتباطات اجتماعی آنان در دید و بازدیدها خلاصه می‌شد. آنان فعالیت‌های در خارج از منزل نداشتند. آن‌ها در داخل خانه به کارهای دستی می‌پرداختند و مدیریت خانه و بچه‌داری را به عهده داشتند. در این طبقات اجتماعی، مرد سالاری در زندگی زناشویی و به‌طور کلی در روابط خانوادگی به نوعی و با تفاوت‌هایی حاکم بود. در اواخر سلسله اشکانیان زمینه‌هایی برای روابط فئودالی به وجود آمد و در دوره ساسانیان نظام فئودالی شکل گرفت. در این مورد در مقاله آینده در جوامع سرمایه‌داری توضیح داده خواهد شد.

لیلا - شهریور ۱۴۰۳

کنستانتین در ۳۱۳ بعد از میلاد مسیحیت را آزاد می‌کند - مادر کنستانتین مخفیانه از همسرش به دین مسیحیت پیوسته بود و بدون این که امپراتور - شوهرش - متوجه شود در جلسات مسیحیان در مخفیگاه‌های زیرزمینی شرکت می‌کرد. کنستانتین علاقه زیادی به مادرش داشت و این راز را تا مرگ پدرش در سینه نگه داشت. او بعد از مرگ پدر، با رای سنا به امپراتوری رسید. از آن پس مسیحیان ایده‌های خود را گسترش دادند و کم‌کم قوی شدند. در قرن پنجم میلادی امپراتوری روم فرو می‌ریزد. عده از مورخان مسبب این فرو ریزی را حمله بربرها می‌دانند وعده‌ای معتقدند مسیحیان در آغاز، با تبلیغاتی که در مخالفت با جنگ و دفاع از صلح و سخنان زیبا و فریبنده در مورد رفتارهای انسانی تبلیغ می‌کردند این فرو ریزی اتفاق افتاد. اما این مورخین یک عامل مهم را در نظر نمی‌گیرند؛ نارضایتی مردم در تغییر اوضاع نقش بزرگی داشت. شقاوت حاکمین، دیوانگی امپراتورانی چون "ترون" که دستور داد رم را آتش بزنند و "شعله‌های زیبای آتش" در نظرش فضایی رومانتیک را به وجود آورده بود، چنین فضایی او را دچار یک دل‌تنگی لذت بخش می‌کرد و از شعله‌های سر به آسمان کشیده آتش لذت می‌برد. یا آنان که بردگان و گلابدیا تورهایی که تحت ستم و خشونت امپراتوران قرار می‌گرفتند. در مجموع مردم هم از اوضاع نا راضی بودند. فرار بردگان و مبارزه آنان، حکایت از مبارزه مردم ستم دیده دارد. با جنبش و مبارزه برده‌ها به رهبری اسپارتا کوس همگی آشنایی دارند. بنا براین روم امپراتوری آبستن یک تغییر بود. حمله بربرها و بعد از آنان، مسیحیت با برنامه‌های در ظاهر انسانی، قدرت را به دست گرفت که بعد ها حکومت مذهبی چه جنایت‌هایی که مرتکب نشد. اتفاقی که ما را بیاد سال ۱۳۵۸ در ایران می‌اندازد.

نظام برده‌داری در ایران از ۵ قرن قبل از میلاد، هخامنشیان سرزمین‌های فتح شده را با خرید و فروش برده به بازار بزرگی تبدیل کرده بودند. مردان و زنان برده و کودکان آن‌ها، در بازار خرید و فروش می‌شدند و در خدمت به اشراف قرار می‌گرفتند. در دوره حکومت کوروش هخامنشی برخلاف گفته بعضی افراد، برده‌داری لغو نشده و همچنان ادامه داشت. در ایران با توجه به کم‌آبی، بردگان و کشاورزان برده، با بیگاری و تحمل سختی‌ها، قنات‌هایی را احداث کردند و امکان زندگی را برای مردم فراهم و اقتصاد کشاورزی را با دسترنج خود شکوفا ساختند. در این دوران بردگان و کشاورزان توسط اشراف که اداره امور را در دست داشتند، تحت فرمان شخص شاه

پرولتاریا نمی‌تواند بدون آزادی کامل زنان، به آزادی کامل دست یابد



است. از این روی نشریه «آردینه نوآو» (نظم نوین) بنیاد شد (که در بخش نهم [گرامشی بخش ۳] به آن پرداختیم).

تولیاتی ستون یادداشت‌های فرهنگی و سیاسی را با نام «پیکار ایده‌ها» در دست داشت، که بیشتر به مقالات جدلی درباره لیبرالیسم و پیروان آن می‌پرداخت؛ در یکی از این مقاله‌ها نوشت:

« جنبش آریستوکراسی روشن‌فکرانه نیروی اجتماعی سالم و سختی را به حرکت در نمی‌آورد [در حالی که] سوسیالیسم می‌تواند به آزاد کننده واقعی کشور ما تبدیل شود ». در ماه ژوئن با رهنمود گرامشی این ستون روزنامه را کد شد و بیشتر به شکل تشکیلاتی را که جنبش کارگران ایتالیایی با گنجینه تجربه روسیه شورایی، انقلابیون آلمانی و کارگران اتریشی نشان می‌داد پرداخت. در یک سخن! پدید آوردن شورای کارگری، که با همه انتقاداتی که از سوی «اتاق کار»، که آن را آنارشیزم کارگری قلمداد می‌کرد و بُردیگا، که آن را حرکتی «اقتصاد گونه» می‌دانست، اما در این راه کوشیده شد، گرامشی هر روز به میان کارگران می‌رفت و کارگران دید مثبتی به روزنامه داشتند. جنبش شوراهای کارگری در کارخانه‌ها، همراه با تضادهای سندیکایی در را کد کردن تولید و اشغال کارخانه‌ها از سوی کارگران گسترش یافت. گروه «نظم نوین» نیز همچون سندیکای فلزکاران از اشغال کارخانجات بزرگ فیات که در یکم سپتامبر ۱۹۲۰ آغاز شد، پشتیبانی و کوشش کردند که در ادامه آن، اشغال در همه کارخانه‌های شهر صنعتی تورینو گسترش یافت.

تولیاتی از ماه جولای ۱۹۲۰ مسئولیت بخش حزب سوسیالیست در تورینو را به عهده گرفته بود و بر این باور که شاید دیکتاتوری پرولتاریا درخور اجرا باشد «چون که پایه‌های پیش درآمد تاریخی آن بنا شده: پرولتاریای صنعتی و انقلابی در زندگی کشور و اشاعه برتری ایدئولوژی‌اش در به دست آوردن همه لایه‌های کارگری نیازمند گشته است».

در مقابل بی‌عملی حزب سوسیالیست، گروه «آردینه نوآو» سخت بر این باور بود که «سرنوشت انقلاب سوسیالیستی پیش از هر چیز در گرو بودن یک حزب که به راستی حزب کمونیست باشد، است» و همان گونه که در بخش‌های سوم و چهارم به آن پرداختیم، حزب کمونیست ایتالیا در روز بیست و یک ژانویه ۱۹۲۱ بنیان گذاشته شد؛ تولیاتی در آن زمان برای به پیش بردن نشریه «آردینه نوآو» که روزانه منتشر می‌شد در تورینو مانده بود. پس از چند ماه، در بیست و یکم مارس درباره تجاوز و خشونت فاشیست‌ها در شهر فلورانس در روزنامه نوشت:

تشکیلات «جنبش کارگری» بود. تولیاتی در سال ۱۹۱۴ در حزب سوسیالیست ایتالیا عضو شده بود، در سال ۱۹۱۵ به گونه درخشانی دانشگاه را به پایان رساند و پس از آن، چون دچار «میوپی» (نزدیک بینی چشم) بود از خدمت اجباری سربازی معاف شد اما به خواست خود در همان سال داوطلب در «صلیب سرخ» شد و در بیمارستان‌های گوناگون خدمت کرد. در سال ۱۹۱۶، با بودن جنگ، از سوی دولت، درباره همه معاف شدگان تجدید نظر شد، او را «توانا در خدمت سربازی» ارزیابی کردند و به هنگ سواره نظام فرستادند، سپس با پذیرش درخواست او، به هنگ «آلبینی»، در شهر کازرتا (Caserta)، در نزدیکی ناپل، منتقل گشت و در سال ۱۹۱۷ به دوره آموزشی افسران وارد کردند اما پس از گذراندن موفقیت آمیز این دوره درجه افسری به او ندادند و در این میان دچار بیماری ریوی گشت و پس از پایان مرخصی درازمدت برای درمان و گذراندن دوره بهبودی، در دسامبر ۱۹۱۸ با درجه سرگروهبانی معاف شد. پس از بازگشت به تورینو، در یک مدرسه خصوصی به تدریس حقوق و اقتصاد پرداخت و همزمان با روزنامه حزب سوسیالیست، «آوانتی» (Avanti = به پیش) به عنوان خبرنگار وقایع به همکاری پرداخت.

در سال ۱۹۱۹ که همراه با مبارزات گسترده کشاورزان و کارگران که اوج گرفته بود (و تا سال ۱۹۲۰ ادامه داشت، که به «دو ساله سرخ» مشهور است)، حزب سوسیالیست با گسترشی زیاد در میان رأی دهندگان، به ویژه در شهر صنعتی تورینو و با پدید آمدن هسته‌های نیرومند کارگری، محبوبیتی به دست آورد. پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه و تأثیر آن در میان مبارزین احزاب سوسیالیست کشورهای دیگر، جوانان حزب سوسیالیست، و در رأس آن‌ها آنتونیو گرامشی، که در اندیشه کردار و مبارزه کنش‌گری می‌کردند، با بی‌عملی رهبران کشوری حزب سوسیالیست ایتالیا رو به رو بودند، این بی‌عملی از آنجا سرچشمه می‌گرفت که بخشی از آنان بر این باور بودند که انقلاب سوسیالیستی اجباراً و خود به خود سر خواهد رسید، و بخشی دیگر با باور به شیوه و هدف سیاسی مطلقاً رفرمیستی. این جوانان پرشور و اندیشمند بر این باور بودند که بخش تورینیوی حزب می‌تواند یک آزمایشگاه سیاسی و مقدمه‌ای برای یک انقلاب ایتالیایی باشد و برای دستیابی به آن نیاز به یک عمل مستقیم در راه رسیدن به هدف است و برای پاسخ دادن به این، به شناخت مشکلات نوین و بس بزرگ پی آورد جنگ، از انقلابات در اروپا، بررسی و پژوهش و دیدن فرهنگ غالب همزمان نیاز

گشت و با توجه به امکانات کم در این جزیره بزرگ و سرشار از منابع طبیعی، او را برای درمان به شهر تورینو انتقال دادند اما در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۱ در ۵۹ سالگی درگذشت و خانواده با شرایط مالی بسیار سختی دست به گریبان شد، از این روی در تابستان همان سال به شهر تورینو بازگشتند. ترزا، مادر خانواده، برای گرداندن مخارج خانواده به کارخیزی و ائوچینیو، فرزند بزرگتر نیز، که در سال پایانی رشته ریاضی بود، برای کمک به خانواده با تدریس خصوصی به دانش آموزان پرداختند؛ ائوچینیو با کمک مالی و پشتیبانی خود نقش مهمی در زندگی و ادامه تحصیل خواهر و برادرانش داشت، که همگی دانشگاه را به پایان رساندند، (او دانشمند برجسته و به نامی در ریاضیات و هندسه شد و گذشته از تدریس در دانشگاه به مقام‌های بالا در مؤسسات آکادمیک ایتالیا رسید).

پالمیرو و تینا برای برنده شدن در کنکور ملی و ورود به دانشگاه «کارلوآلبرتو» (Carlo Alberto) در تورینو، که در سال ۱۹۱۱ اعلام به پذیرش ۶۵ دانشجو، از خانواده‌های کم درآمد با دادن کمک مالی هفتاد لیره در ماه، کرده بود، پُرکوشش درس می‌خواندند تینا مقام یازدهم و گرامشی مقام نهم را به دست آوردند و در دانشکده ادبیات نام نویسی کردند؛ پالمیرو که مقام دوم را به دست آورده بود بر آن شد که در رشته فلسفه تحصیل کند اما به تصمیم خانواده‌اش در رشته قضایی نام نویسی کرد.

(در این باره، در بخش هشتم «گرامشی بخش ۲» و پذیرفته شدنش در این کنکور و آشنایی با پالمیرو، گسترده پرداختیم)

در فضای فرهنگی آن دوران، اندیشه پندتو کُچه (Benedetto Croce) سخت در سوی ناسیونالیسم و ایده آلیسم و در حال غالب شدن بود، پالمیرو دوری خود را درباره ایده آلیسم او آشکار کرده بود. بیگمان بخش‌هایی از دیدگاه کُچه، همچنین مجله فرهنگی و مهم «لا وچه» (La Voce = صدا، که از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۶ منتشر می‌شد)، نوشته‌های گئتانو سالومینی (Gaetano Salvemini)، آموزگار، مورخ، سیاسی و ضد فاشیست و رُمان رولان (Romain Rolland) در شکل‌گیری ادبی، اجتماعی و سیاسی دوره جوانی او بی‌تأثیر نبودند. آغاز نزدیکی او به مارکسیسم، به ویژه از آشنایی با نوشته‌های فیلسوف ایتالیایی مارسلیال لاریولا (Marziale Labriola) بود، اما عناصر تعیین‌کننده برای تولیاتی، در پیوستن و استواری به سوسیالیسم مارکسیستی، دوستی با آنتونیو گرامشی بود و همچنین شرایط عینی و اجتماعی شهر صنعتی تورینو، که شاهد گسترش چشمگیر



« پرولتاریا هیچگاه نایستی ترس و بزدلی از خود نشان دهد[.....] بهتر است، سد(صد) بار بهتر است که شهر پنجاه کشته بدهد تا این که بدون واکنش، این توهین، یورش و تجاوز را تحمل کند» و در چهارم مه: آی مردم! آیا زمانی پشیمان خواهی شد از آنچه که نکردی، از آنچه که هنوز درنیافته بودی، از آنچه که حریفانت آموزگار تو شدند؟ [.....] اما خرسند بورژوازی! خرسند مباح: مردمان ایتالیا در هستی و روحشان به این پختگی خواهند رسید، و نه در گفتار، نه در آواز، بلکه در آتش و خاکستر؛ آتش سوزی و آتش گلوله، که صدایش خشک است آنان را بیدار و پخته خواهد کرد!»

در تابستان همان سال، تولیاتی به شهر رُم فرستاده شد تا به عنوان مدیر هیئت تحریریه در انتشار روزنامه «کمونیست» همکاری کند، نخستین شماره آن در یازده اکتبر منتشر شد. تولیاتی ماهانه هزار و پانصد (پانصد) لیره حقوق می‌گرفت و در پانسیون اقامت می‌کرد اما با تلفن زدن های شبانه، به همکاری خود با روزنامه «نظم نوین» در تورینو ادامه می‌داد. به گفته او: «رُم شهر قاچاقچی ها و بوروکرات ها، شهر مردمی قهرمان و دست و دل باز، شهر بورژوازی بزدل و خون میکنده».

در رُم، در سال ۱۹۲۲ روزنامه دیگری به نام «لا کمپانیا» (La Compagna = رفیق زن) منتشر می‌شد، ارگان جنبش زنان حزب کمونیست ایتالیا و مدیریت آن را ریتا مُنتانیانا (Rita Montagnana)، که از پایه گذاران آن بود بر عهده داشت، وی و برادرش ماریو از اعضای هیئت تحریریه «نظم نوین» بودند. ریتا از سال ۱۹۱۷ در قیام های «نرخ نان»، تظاهرات های خیابانی، جنبش شوراها کارگری، اشغال کارخانه ها، بنیان حزب کمونیست و بخش ایتالیایی انترناسیونال سخت کنش گر و کوشا بود و به عنوان نماینده در سومین کنگره انترناسیونال کمونیست، که از روز بیست و دو ژوئن تا دوازده جولای ۱۹۲۱ در مسکو برگزار گشته بود، شرکت داشت (در جای خود و در آینده به او و دیگر زنان و مردان مبارز که در این سلسله از آن‌ها تنها نامی برده‌ایم، خواهیم پرداخت). به هر روی!

در بیست و دوم مارس ۱۹۲۲ دومین کنگره حزب کمونیست بر پایه تزهایی که از ماه ژانویه در «نظم نوین» و دیگر نشریات حزب انتشار یافته بود، در شهر رُم برگزار شد. دو تیز از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند که در رابطه با گسترش همکاری‌ها در مبارزه با فاشیسم بسیار رشد کرده و خطرناک و بورژوازی بود، تیز گرامشی با همراهی تسکا درباره کار سندیکایی و تیز بُردیگا با همراهی تیراچینی درباره تاکتیک. بُردیگا با اندیشه «کمونیست

ناب» خود، تضاد با سوسیال دمکراسی و چپ بورژوازی و عدم هرگونه همکاری در تشکیل دولت را تقویت کرد، همچنین تشکیل یک «جبهه واحد» با دیگر نیروهای گوناگون چپ را نیز رد کرد؛ این سرسختی، برخلاف رهنمود ماه پیش، از سوی انترناسیونال کمونیست در فوریه ۱۹۲۲ نیز بود، با بودن بحران در ایتالیا، به خطر فاشیسم کم بها داد؛ تنها راه در این میان، توافق با سوسیالیست ها در زمینه کار سندیکایی مانده بود.

گرامشی، و تولیاتی که در این زمان عضو کمیته مرکزی و یکی از پنج عضو هیئت اجرایی حزب شده بود، با آن که با دیدگاه بُردیگا نسبت به کمینترن مخالف بودند، با بیم از احتمال انشعاب با جناح او همسو شدند. در پنجم اکتبر، پس از پایان نوزدهمین کنگره حزب سوسیالیست با اختلافات درونی و نتیجه آن، تولیاتی با تفسیر خود در «نظم نوین» نوشت:

«..... اخراج رفرمیست‌های توراتی از حزب سوسیالیست ایتالیا، نشانی مثبت در نزدیک شدن دو حزب (کمونیست و سوسیالیست) است».

یک روز پیش از آغاز «مارش به سوی رُم»، که از ۲۸ تا ۳۰ اکتبر انجام شد، دسته های فاشیستی به اشغال مراکز همه شهرها پرداختند که یکمین آن شهر سِینا (Siena)، در نزدیکی فلورانس) بود؛ مارش که در روز سی‌ام به شهر رُم وارد شد، جنابت خود را با کشتن یک کارگر برق به نام گِرادو پائولتی (Gherardo Paoletti) در هنگام کار آغاز کردند، سپس در ساعت ۱۷:۳۰ به منطقه سن لرنسو (San Lorenzo)، که مشهور به ضد فاشیست بود(و هنوز هم هست) با نیت سرکوب و انتقام جویی یورش بردند، پلیس که وظیفه اش پاسداری از امنیت مردم است، نه تنها چنین نکرد بلکه در کنار آن‌ها بود؛ دسته های فاشیستی به گلوله باران کردن دفترهای سیاسی، سندیکایی، غذاخوری‌ها و خانه های ضد فاشیست‌ها پرداختند و تا پایان روز هشت کشته و سیزده زخمی به جا ماند، چهار زخمی نیز از فاشیست‌ها. از روز سی و یکم (که موسولینی بر تخت قدرت نشست) فرمان همگانی در پیشگیری و تلاشی و سرکوب هر جریان مخالف رسید؛ در رُم فاشیست‌ها به تجاوز و کشتار ادامه دادند، که حتی یک معلول جنگی نیز کشته شد.

پیش از این در ۲۸ اکتبر همزمان با «مارش به سوی رُم»، یکی از دسته جات فاشیستی («پیراهن سیاه‌ها») به چاپخانه‌ای که نشریه «کمونیست» در آنجا به چاپ می‌رسید یورش بردند، تولیاتی هم در آنجا بود اما توانست

بگریزد. در ۳۱ اکتبر، با اعلام غیرقانونی بودن، انتشار روزنامه متوقف شد. یک هفته پس از آن، تولیاتی در هفتم نوامبر به تورینو بازگشت و در برگزاری سالگرد انقلاب روسیه، که با شرکت مردم همراه بود، سخنرانی کرد؛ حدود چهل روز پس از آن در هجدهم دسامبر که به «کشتار هجدهم دسامبر» و «کشتار تورینو» مشهور است، دسته‌جات فاشیستی، به سرگردگی Pietro Brandimarte که نخستین «دسته عملیاتی» فاشیستی را در شهر تورینو برپا کرده بود و پیشینه‌ای دراز در تجاوز و آسیب به مبارزین داشت، به اتاق کار، انجمن‌های فرهنگی، دفتر روزنامه «نظم نوین» و... تا روز بیستم یورش بردند، داغان کردند و به آتش کشیدند که یازده کشته و بیست شش زخمی، که حاصل این سنگدلی فاشیستی بود، به جای ماند. این کشتار تولیاتی را چنان به بحران روانی، و احتمالاً جسمانی، کشاند که برای اندک زمانی در خود فرو رفت.

پیش از این در نوامبر ۱۹۲۲، کمتر از یک ماه پس از بر سر کار رفتن موسولینی، دولت او با نیت پیشگیری از ادامه مبارزات مخالفین خود، به ویژه کمونیست‌ها، برنامه‌ای را در دستور کار خود گذاشت و مدیر کل «امنیت ملی»، امیلیو د بُنو (Emilio De Bono) بخشنامه ای را به رؤسای پلیس شهرها و بخشداران و فرمانداران فرستاد، که در یک سخن بگویم مضمون آن: ممانعت از فعالیت کمونیست‌ها، انتشارات و تبلیغاتشان، تظاهرات کارگری و دستگیری بدون استثناء و... بود، که در سه ماه پس از آن به اجرا گذاشته شد.

در فوریه ۱۹۲۳ گذشته از نمایندگانی که از چهارمین کنگره انترناسیونال بازگشته بودند، همه مسئولان و کنشگران در سطوح گوناگون نیز، که بیش از پنج هزار تن بودند، به بهانه و اتهام «تحریک به نفرت طبقاتی» و «کنشگری ضد ملی» دستگیر شدند؛ به جز گرامشی که در مسکو، و تسکا در سوئیس بودند، تیراچینی، کامیلا زورا، و تولیاتی نیز از این دستگیری‌ها جَسْتند.

در همین سال دفتر و هیئت روزنامه «لا کمپانیا» نیز به تورینو منتقل شد. امیلیو تیراچینی در سیزدهم فوریه در نامه‌ای به هیئت اجرایی انترناسیونال نوشت:

«...در یک هفته پنج هزار کمونیست، که یک چهارم اعضای حزب ما هستند دستگیر شدند، حوزه‌ها متلاشی و بدون مسئول ماندند، بردیگا تهدید به شکنجه و مرگ شد، اما ما بیدرنگ به سر و سامان دادن حزب پرداخته ایم...»

از آن روی که این دستگیری‌ها آشکارا غیر قانونی اجرا شده بود، پس از رسیدگی به



خاطرات ترزا نوجه.... بقیه از صفحه آخر

بوس زندان کردند. چهارده یا پانزده نفر بودیم؛ لهستانی، فرانسوی به قول خودشان یهودیان نا شناخته- که هرگز هویت آن ها معلوم نشد- و چند نفر از اهالی رومانی. در مینی بوس با پلیس های فرانسوی که ما را اسکورت می کردند شروع به گپ زدن کردیم. از لابلای صحبت ها متوجه شدیم که آنان خود، آلمانی هستند. مسافت "روکت" تا دادگاه بسیار طولانی بود. در یک لحظه همگی ما هم شروع به خواندن سرود کردیم. اول به صدای پائین و بعد رفت رفته به صدای بلند سرود "مارسیزه" را می خواندیم.

پس از ورود به دادگاه، ما را از هم جدا کردند و منتظر گذاشتند تا بازپرس ها آماده کار شوند. از میان پلیس های بریگاد ویژه، ما را به اتاق دادگاه بردند و همانگونه که قرار بود همه چیز را انکار کردیم..... با صدای مطمئن اضافه کردم، هر کسی هم بگوید در روز دستگیری ام دیده است که با "بلا" ملاقات داشته ام اشتباه می کند. من از او دعوت می کنم که به این جا بیاید و مرا خوب نگاه کند تا ببیند آیا مرا به جا می آورد یا نه؟

اما پلیس هایی که تعقیب ام کرده بودند در آن روز وجود خارجی نداشتند، چرا که "فران- تیروهای نیروهای کارگری" اصیل ما، چند وقت پس از دستگیری من، به حساب شان رسیده بودند. آن بیچاره ها دیگر وجود نداشتند که بخواهند در مورد "بلا" یا بقیه ای که تعقیب شده بودند یا حتی "کلمنسا" و "گاستون" شهادت بدهند. دادگاه تعطیل شد و دنباله آن به روز بعد موکول گردید. در دومین نشست، تعدادی از افراد گروه که در بین آن ها "بلا" هم بود به سال ها زندان محکوم شدند. بعضی ها هم تبرئه شدند، اما محاکمه من معلق ماند و برای "تحقیقات اضافی" موکول به بعد شد.

نتیجه محاکمه در آن لحظه، هیچ گونه تغییری در وضع ما به وجود نمی آورد: همگی باید به "روکت" بر می گشتیم و از آن پس احیانا بعضی به "تورل" و بقیه به "زان" و یا "رومن ویل" فرستاده می شدیم. من به هر صورت تا دادگاه بعدی باید در "روکت" می ماندم.

به مجرد باز گشت به منظور بررسی تاکتیک مان در دادگاه تقاضای جلسه کردم. به نظر بعضی از رفقا نتایج به دست آمده بسیار عالی بود. اما از نظر گروه سه نفری که به رهبری گروه ادامه می دادند و موفق نمی شدند مرا رهبری کنند چیز دیگری بود. بعد از این هم این گروه برای آن که نتایج حاصله

را مخدوش جلوه دهد با لحنی مشکوک و پیچیده در مورد معلق ماندن محاکمه من صحبت میکردند. خوشبختانه "بلا" و بقیه که در گروه من بودند با چنین برخوردی به مقابله برخاستند و به کسانی که غیر منصفانه اظهار نظر می کردند اخطار کردند که چگونگی برخوردشان را به خارج از زندان گزارش خواهند داد. اگرچه اغلب آن ها و حتی سیاسی ها با قاطعیت بر تاکتیک پیشنهادی من صحنه می گذاشتند: که هرگز نباید در مقابل پلیس و بازپرس اعم از فرانسوی و یا آلمانی- هرکه می خواهد باشد- اعتراف کند. یک شب بعد از این که ساکت باش را نواختند دو خواهر روحانی، در سلول ما را زدند و خواستند چند دقیقه ای با ما صحبت کنند. تصور ما این بود که همچون همیشه می خواهند با "میشل" در باره دین گپ بزنند، اما این طور نبود. آن ها آمده بودند تا خبر رسیدن تعدادی از سیاسی های فرانسوی را به "روکت" اطلاع دهند، موضوعی را که باید به شدت از دیگران مخفی می شد. هیچ کس اجازه نداشت با آن زندانیان صحبت کند و هیچکس نمی دانست آنان که هستند. آن ها چیزی هم نمی توانستند از خارج دریافت کنند، حتی مواد غذایی و به هیچ عنوان نمی توانستند با کسی ارتباط برقرار کنند.

خواهران روحانی ما فکر می کردند شاید ما بتوانیم به طور شخصی و مخفیانه کاری برای آن بیچاره ها انجام دهیم. ما فوراً دست به کار شدیم. موجودی غذای خود را که کمی شکر و چند تخم مرغ بود بسته و خواستیم که به گروه تازه وارد برسانند. البته به دور از چشم خواهران روحانی تکه کاغذی هم در میان آن گذاشتیم و در آن از زندانیان جدید پرسیده بودیم که کی هستند، به چه چیزی احتیاج دارند و آیا مایل اند با خارج تماس بگیرند؟ می دانستیم پلیس از ترس این که مبدا تماس هایی برقرار شود، آنان را در قرنطینه نگه داشته بود.

شب بعد آنان قسمتی از شکر که برایشان فرستاده بودیم را پس فرستادند و به خواهران گفته بودند که راضی نیستند زندانیان همه شکرشان را به آن ها بدهند. در حقیقت این یک بهانه بود و به این ترتیب مقصودشان دادن پاسخ به نامه ما بود. آن ها داخل کاغذی که بسته شکر را پیچیده بودند نوشته بودند که "گلیست" اند و به خاطر ارتباط با چتربازان دستگیر شده اند. کسی که آن را نوشته بود، نامش "انیزه بیدو" بود و از ما تقاضا کرده بود که گزارش کوتاهی در باره آنان به بیرون از زندان بفرستیم و به رفقای مسئول گروهشان خبر دهیم که خود را پنهان کنند. ما همیشه لابلای بسته های خوراکی که از

پرونده ها و دادگاهی ها که تا پایان سال ۱۹۲۳ ادامه داشت، همگی آزاد گشتند، اما رژیم به هدف خود در دور کردن اعضای که از استواری کمی در مبارزه و حزب برخوردار بودند، دست یافت، حزب را دچار بحران کرد و در راه غیر قانونی کردن آن گام برداشت و این گونه، رهنمود انترناسیونال در اتحاد میان حزب کمونیست و سوسیالیست جامه عمل نپوشید. بخش اقلیت حزب سوسیالیست که خواهان این اتحاد بود، در ماه آگوست ۱۹۲۳ از سوی اکثریت طرد شد.

تولیاتی که در همین ماه در شهر میلان روزنامه «حکومت کارگری» را بنیان گذاشته بود و منتشر می کرد، در بیست و یکم سپتامبر همراه با ماریو مونتانیانا (Mario Montagnana برادر ریتا)، وُتا (Vota)، تسکا، ترزا نوجه، کاترینا پیکلاتو (Caterina Piccolato، کمونیست و سندیکالیست) آلنسو لِنِنَتِی (Alonso Leonetti) و اِجیدِیو چِنّاری (Egidio Gennari) با اتهام «توطئه بر علیه امنیت دولت» دستگیر و به زندان مشهور سن ویتوره (San Vittore) برده شدند. پس از سه ماه رسیدگی به پرونده ها و برگزاری دادگاه آزاد گشتند. در همان ماه آگوست (همان گونه که در

بخش های پیشین نوشتیم) در مجلس، قانونی را گذراند که بر پایه آن هر لیست انتخاباتی که بیش از ۲۵٪ آراء را به دست آورد دو سوم کرسی های مجلس را در اختیار خواهد گرفت، چرا که رژیم او با فشار و سرکوب مخالفین و آگاهی از یکپارچگی آنان، تبلیغ و تهییج مردم و وعده دادن در آن شرایط بحرانی همه سویه، اطمینان در به دست آوردن اکثریت مجلس، تحکیم و یکدست کردن حکومت خویش و از میدان به در کردن همه مخالفین با هر ابزاری را؟ داشت. تولیاتی نوشت: فاشیسم می خواهد با به دست گرفت کامل قدرت، وابستگان و پیروان کارگری را با مانع شدن از یکپارچگی آنان در هر زمینه، انگیزه ای در گردآوردن گروه های سیاسی بورژوازی پیرامون خود کند» هشت ماه پس از آن این تحلیل و پیش بینی او تأیید شد و در انتخابات شانزدهم آوریل ۱۹۲۴ موسولینی و پیروانش با ۶۶،۲٪ آراء و در اختیار گرفتن ۳۷۵ کرسی از ۵۳۵ کرسی بلوک فاشیستی - بورژوازی مجلس را در اختیار گرفت.

عباس دهقان



سه عدد اسکناس هزار فرانکی به من بدهد. یکی از اسکناس ها را به "میشل" دادم و بقیه آن را در لباسم پنهان کردم. پیش بینی این که چه اتفاقی خواهد افتاد غیر ممکن بود.

با "میشل" بر سر این که آن هزار فرانک را بپذیرد کش مکش داشتیم. او زیر بار نمی رفت. بالاخره گفتم ممکن است در "تورل" به چیزهایی نیاز پیدا کنی که بتوانی بخری و برایم بفرستی که قانع شد و پول را قبول کرد. بعد هم بحث های تندی با ایتالیایی های هم سلولی ام داشتیم. "شی شی نت" و "کاترینا" پاهایشان را در یک کفش کرده بودند که از رئیس زندان تقاضا کنند تا آنان را در لیست زندانیان اعزامی بگذارند تا بتوانند با من حرکت کنند. برای این که آنان به وحشت نیفتند، به آنان گفتم هنوز به یقین نمی دانم که مرا به "توربل" خواهند برد و یا به جای دیگر. به آنان باوراندیم که چون به سن قانونی نرسیده اند، انتقالشان به جای دیگر، تنها با موافقت پدر و مادرشان ممکن است.

لیلا مرداد ۱۴۰۳

با قدردانی از کمک های مالی رفقا و دوستان به حزب، ذکر این نکته را ضروری می دانیم که تکیه مالی حزب به اعضا و توده ها در پیشبرد مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی و پرولتاریائی است در حفظ استقلال سازمانی و جدا شدن از طبقه کارگر و توده ها

به تارنمای اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

طبیعی بود که این همه اخبار ضد و نقیض ما را به اغتشاش فکری بسیار دچار کند. به ویژه که اخبار پس و پیش می رسید و تاریخ وقوع وقایع و حوادث دقیقاً معلوم نبود. به هرحال خوشحالی ما زیاد بود: احساس می کردیم پیروزی نزدیک است و روز آزادی به زودی فرا می رسد. فقط آن چه لازم بود، این که کمی بیشتر مقاومت کنیم. در این میان اخبار مربوط به مبارزات "ماکی" ها و نیرو های آزادی بخش متحد که جانشین گروه "فران- تیرو- پارتیزان" شده بودند. به سهم خود، به خوشحالی ما می افزود و این جا و آن جا روستاها و شهرها قبل از ورود نیرو های متفقین آزاد می شدند. با وجود این سوال این بود که آیا ما می توانیم تا آزادی زنده بمانیم؟ زیرا نقل و انتقال زندانیان سیاسی از "روکت" شدت گرفته بود. چند روزی بود که زندانیان به مقصد "تورل" انتقال نمی دادند تقریباً همه را یک راست به فورت دی رومن وپل" می بردند، به زندانی که تحت نظارت آلمانی ها بود. "میشل" بیش از پیش به وحشت افتاده بود، زیرا حکم محکومیت اش صادر شده بود و بیم آن داشت که امروز و فردا حرکت اش بدهند. صحبت از این بود که آلمانها خیال دارند همه زندان های پاریس را با توجه به امکان رسیدن متفقین و شاید هم از یک قیام مردمی خالی کنند.

"میشل" و آخرین کسانی که محکوم شده بودند حرکت داده شدند. روز بعد گروه بعدی باید حرکت می کرد، اما اولین باری بود که به جای محکومین، آن ها که هنوز محاکمه نشده بودند گسیل می شدند. این امر سبب شده بود که در بین رفقای "روکت". حتی در بین خواهران روحانی تشنجی به وجود آید. آیا چنین چیزی امکان داشت؟ می دانستیم که بر اساس توافق پلیس و محکمه فرانسه و مقامات اشغالگر، فقط کسانی که در دادگاه محکوم شده بودند به آلمانی ها تحویل می شدند. اما این بار گویی ماجرا برعکس بود: کسانی که محکوم شده بودند ماندند و ما حرکت کردیم.

تا آخرین لحظات امید داشتیم که شاید به دست آلمانی ها نیافتیم. سه نفر از رفقای رهبری داخل زندان، می گفتند که یقین دارند چنین چیزی اتفاق نمی افتد. "لوتیزتا" که یک جوان ایتالیایی بود، در بین ما بود، بعد هم یک اسپانیایی، چند لهستانی و بقیه هم فرانسوی که بیشترشان سالخورده بودند. آن ها همچون همیشه محافظه کار بودند. قبل از حرکت خواستم پولی را که در دفتر زندان داشتم با میشل نصف کنم. به خاطر دارم که مبلغی به عبارت سه هزار فرانک بود: از خواهر روحانی تقاضا کردم اگر ممکن است

طریق خواهران به آن ها منتقل می کردیم یک تکه کاغذ نازک قرار می دادیم تا آن ها گزارش های لازم را بنویسند و بعدها آن ها را داخل تو گذاشتگی لباس های چرکی که برای شستشو به خارج از زندان می فرستادیم قرار می دادیم.

از طریق خانواده های مطمئن رفقای فرانسوی موفق شدیم به وسیله برخی کلمات کلیدی، خبر وجود "گلیست" ها را در زندان و گزارش مربوط به آنان را به خارج از زندان برسانیم. مطمئن بودم در جو اتحادی که در "نهضت مقاومت" به وجود آمده بود، "حزب کمونیست فرانسه" توانسته است گزارش "آئیزه بیدو" را به "گلیست" ها برساند و به این ترتیب مسئولین تشکیلات آن ها را نجات دهد. با مطالب کمی که از قرائن ارتباط با این انفرادی ها دستگیرمان شد، متوجه شدیم که آن ها در مقایسه با رفقای ما بی احتیاط تر و خونسرد ترند. به همین خاطر از خواهران خواهش کردیم به آن ها نگویند که ما کی هستیم و در واقع هم هیچ گاه آنان را ندیدیم و نشناختیم.

حتی رفقای فرانسوی در رهبری سیاسی های داخل زندان هم از کاری که ما در مورد "گلیست" ها انجام دادیم هیچ گاه مطلع نشدند. و در واقع اطمینان نداشتیم، زیرا با یک بی احتیاطی کوچک ممکن بود همه برملا شود و ما نمی توانستیم خوش نامی "حزب کمونیست فرانسه" را با گپ های خطرناک خود آلوده کنیم. اگر هم حزب لازم می دید، بی شک رفقا را در جریان کاری که صورت گرفته بود قرار می داد.

چندی بود که داخل زندان حرف های نا امید کننده ای به گوش می رسید. به رغم سانسور شدید مطبوعات و پست و به رغم اجرای جرایم سنگین در مورد افرادی که رادیو لندن و رادیو مسکو را گوش می دادند، بعضی اخبار بازم در می کرد و حتی داخل "روکت" هم می رسید. به این ترتیب از ملغی شدن "کمینترن" مطلع شدیم، اما به گونه ای مغشوش و نا روشن. خبر سقوط موسولینی و بعد خبر آزادی او به ما رسید که خبری ضد و نقیض بود. از باز شدن یک جبهه جدید در ایتالیا به شکرانه پیاده شدن نیرو در سیسیل با خبر شدیم و بعد هم یک سلسله اخبار دیگر به داخل رسید که همه اش ضد و نقیض بود، مثل فرار شاه و تصویب جمهوری فاشیستی، تشکیل دولت "بادالینو"ی سلطنت طلب با کمونیست ها، توسعه نیروی های مقاومت در همه جا با ایجاد کمیته آزادی بخش متحد و در پی این اخبار همواره خبر جنایت وحشتناک آلمانی ها در این جا و آن جا بود.



ستم به زن در طول تاریخ و مبارزه برای رهایی

کمون اولیه، جامعه‌ای که انسان‌ها بطور جمعی تولید و به صورت اشتراکی زندگی می‌کردند. در جامعه‌ای که طبقات و مبارزه طبقاتی وجود نداشت و زنان از احترام بسیاری برخوردار بودند. تغییرات در شیوه تولید از کمون تا نظام برده داری یکباره صورت نگرفت، بلکه به تدریج با ساختن ابزار اولیه و در ادامه آن، رشد تولید زمینه ایجاد جامعه طبقاتی را فراهم کرد. و اما هدف از نگارش این مقاله تشریح ستم به زن در دوران برده داری است که طبعاً بدون شناخت از شیوه تولید اقتصادی، از شکل حکومت، وجود

طبقات و مناسبات تولیدی و نقش مردان در خانواده، نمی‌توان موقعیت زنان و ستم به آنان را در جامعه برده داری باز شناخت. در نظام برده داری، برده شیئی و وسیله کار به حساب می‌آمد که در بازار مورد خرید و فروش قرار می‌گرفت. برده‌ها هیچ گونه حق و حقوقی نداشتند. جان و مال آن‌ها متعلق به صاحبانشان بود. در جوامع برده داری نه تنها مردان و زنان را به بردگی می‌گرفتند، بلکه کودکان و حتی نوزادان آن‌ها برده به حساب می‌آمدند. برده داری از دیر باز سایه شوم خود را بر پهنه زمین گسترانید و اولین بار در

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش چهاردهم

پس از سوء قصد به موسولینی در ۳۱ اکتبر ۱۹۲۶، در شهر بولونیا، او بر آن شد که حتی آن سایه کم رنگی از دمکراسی را که باقی مانده بود از میان بردارد و در اجرای آن، قوانین سختی را به تصویب رساند و دستگیری مخالفین حکومت خود، به ویژه

کمونیست‌ها را آغاز کرد؛ در هشتم نوامبر، با نقض قانون مصونیت، همه کمونیست‌های نماینده مجلس را، به جز سه تن از آن‌ها، آرتورو بندینی (Ruggero Grieco) روچر گریکو، Arturo Bendini، ایدیو جناری (Edigio Gennari) که توانسته بودند بگریزند، دستگیر شدند؛ این فشار و پیگردها درباره دیگر احزاب و نیروهای مخالف، که همراه با خشونت و تجاوز دسته‌های فاشیستی بود، گسترش یافت و در دو روز دوازده تن کشته و حدود هزار تن دستگیر شدند. تشکیلات حزب کمونیست دچار تشنج شد

و همه کنش‌گران آن پنهان شدند. کامیلا رورا (Camilla Ravera)، از رفقای زن که تا زمان بسته شدن نشریه آردینه نوا عضو هیئت تحریریه آن بود، در شهر بندری جنوا مرکز مخفی و درونی حزب را رهبری می‌کرد. پالمیرو تولیاتی از دهم فوریه ۱۹۲۶ به عنوان مسئول هیئت نمایندگان حزب کمونیست ایتالیا در ششمین پلنوم انترناسیونال کمونیست در شوروی برگزار شده بود شرکت داشت، در آن نشست، در مسکو، تصمیم گرفته شد که مرکزی در بیرون از ایتالیا برای انتشار مجله تئوریک و تاریخی «حکومت کارگری»

خاطرات ترزا نوچه

انقلابی حرفه‌ای
به امید "فران-تیرو-پارتیزان" ها برای فرار از زندان

با کمک "دنیز" زندانی عادی، که دوست ما شده بود و همیشه برای ما نگرانی می‌داد، دو نسخه اجازه خروج آلمانی‌ها برای زندانیان را به خارج فرستادم، به امید این که رفقای "فران-تیرو-پارتیزان"ها و بیش از هرکس رفیق "بارونتینی، از آن برای خارج کردن من از زندان، همان گونه که برای رفقای زندانی در "نیم"

عمل می‌کردند استفاده کنند. به خاطر نبود که "بارونتینی" در ایتالیا بود تا این که مبارزه پارتیزان‌ها را در "امیلیا" هدایت کند. "ژیلبر" عزیز من حرکت کرده بود و هنگامی که روز محاکمه من فرا رسیده خوشبختانه میشل هنوز در "روکت" بود. من همراه گروهی که پس از تعقیب "بلا" و برخی افراد دیگر دستگیر شده بودند، باید محاکمه می‌شدم. از آن جایی که امکان گریز من از محاکمه وجود نداشت، فکر کردم با رفقای که باهم

قرار است محاکمه شویم به توافق برسیم: همه چیز را انکار می‌کنم و تنها به وجود یک آشنایی ساده بین رفقای دستگیر شده گردن می‌گذاریم. در ارتباط با "بلا"، قرار شد بگویم ما اصلاً همدیگر را نمی‌شناسیم و تا قبل از زندان "روکت" هیچ گاه یکدیگر را ندیده بودیم. اگر پلیس‌ها اصرار می‌کردند که ما را باهم در روز دستگیری دیده‌اند، می‌گویم که مرا به جای دیگری عوضی گرفته‌اند. روز محاکمه همگی ما را سوار بر یک مینی

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org



بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان می‌باشد.